

خلاصه

کتاب سفر به کعبه جانان

جلد اول

مقدمه

مقصود از آفرینش، وجود انسان است و هرچیز را که وجود است از دو عالم، به تبعیت انسان است. مراد از آفرینش انسان، کمال معرفت به ذات و صفات باری تعالی است و چنین معرفت تنها از انسان به ظهور رسد. آنچه مکشوف نظر روح است از معانی غیب، قابل نقصان نیست زیرا که نظر چنین روح به مدد نور خدا مؤید است «اتقوا فراسه لمؤمن فانه ينظر بنور الله». اما آنچه نصیبه نفس است از معانی، در تصرف وهم و خیال است. روح را هیچ صفتی نیست که پیوندی با قدم داشته باشد مگر محبت و در این اسرار بسیار است. گرچه در تعبد، انس و جن و ملک شریکند ولی انسان در قبول حمل بار معرفت در میان خلایق ممتاز گشت. است که دل انسان مرآت جمال نمای الوهیت است «خلق آدم علی صورته». دل آئینه الهی است و هر دو عالم، غلاف این آئینه. این همه حضرات انبیاء که آمدند، کار نوی بدین عالم نیاوردند و خبر نوی در سینه تو نهادند، بلکه آنچه را که در سینه تو نهاده بودند بجنبانیدند، و آنچه را که بر تو به ودیعه نهاده بودند ترا به سوی آن خواندند. ای انسان که نسخه کامل نامه الهی تویی، ای آئینه جمال الوهیت که آنچه در عوالم است بیرون از تو نیست، هرچه خواهی از درون خود بخواه که مطلوب حقیقی و یار ازلی آنجاست. شریعت و طریقت یکی است و آن تعالیم اسلام است. طریقی جز تعالیم اسلام یافت نمی شود که انسان را به سعادت رساند. شریعت عین طریقت و طریقت عین شریعت است، لذا تقسیم علمای دین به علمای شریعت و طریقت، بی موضوع و بی اساس است. علم شریعت هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن، و هم مبدأ عمل است به وجهی و هم غایت عمل است به وجه دیگر. ثمره نظر، ایمان است و ثمره قدم، عرفان. مجذوب سالک هم عاشق است و هم معشوق و هم عشق. چون عوارض از بین رود، جای کثرت را نور وحدت و یگانگی گیرد. تا وجود و هستی مجازی باقی است، از وجود و هستی حقیقی نمی توان در حد اعلی برخوردار شد. سخن عارفان، دواعی شوق و بواعث طلب در دل طالبین پدید می آورد و شرر محبت در باطن ایشان مشتعل می سازد، خصوصاً که از منشأ نظر عاشقان صادق و کاملان محقق صادر شود. کلام اولیاء خدا قلیل الحجم است و کثیر المعنی، جام جهان ناست و مرآت جمال نمای، هم استفادت مبتدی ناقص را شامل است و هم افادت منتهی کامل را. مفتون و مغرور این راه کسی که پندارد با اتکاء به خود و به قدم بشری طی تواند کند، غافل از این که راه کعبه صورت را بی دلیل نتوان رفت تا چه رسد طی مراحل کعبه وصال. سالک حقیقی در جستجوی استاد کامل بپا خیزد اگر در مشرق نشان ندهند به مغرب رود. حصول حقیقت به واسطه علما و عرفا و مرشدین کذایی ممکن نیست که ایشان همه در مقام آسایشند و دربند آرایش، نه ایشان را از عرفان خبری و نه از ایقان اثری.

حقایق را از صومعه راهبان و ترسایان و درویشان کذایی و بی‌خبران نتوان یافت، که آنان از مخدولان درگاه حقند، اگرچه ظاهراً خود را به لباس اسلام آراسته‌اند.

فصل دوم - عظمت انسان و ضرورت سلوک

ای انسان! خواب غفلت تا کی؟ دیده بگشا، اندکی به خودآی و برخیز و روح خود را از سیه چال طبیعت بیرون آر و بر سریر عزت مسندنشین گردان، مگذار که روح الهی تو لگد کوب قوای حیوانی گردد.

ای انسان! روح الهی باطناً ترا به سوی حق دعوت کرده و رهنمایی به عالم وحدت می‌کند، اوست رسول باطنی و منادی پروردگار، علی‌الدوام گوید: عازم سفر شو و پشت به عالم ظلمانی طبیعت و رو به عالم نورانی الوهیت نما.

در سفر انسان بسوی خدا، مسافر، نفس آدمی است و مقصد، وصول به بارگاه احدیت و زاد و توشه این سفر تقوی است.

اصولاً سیر در طریق حق، نوعی انتقال است، انتقال از منزل عبادتی به منزل عبادت دیگر و از عمل مشروعی به عمل مشروعی، و از مقامی به مقام دیگر و از اسمی به اسمی و از تجلی به تجلی و از نفسی به نفس دیگر

دریافت کمالیه حقایق با عقل سلیم است و عقل سلیم، محصول هم‌رهی تعقل و تقوی است.

عیب و ایراد اساسی آگاهان بر فرهنگ و تمدن غرب، این است که جهان آگاهی غربی موجب خود فراموشی است.

کسی که بدون آشنایی به فرهنگ الهی اسلام به فرهنگ غرب روی آورد تاحدی جهان آگاه می‌شود، ولی این آگاهی او موجب خود فراموشی است.

بنا به معارف عالی‌هیه، وجود انسان دارای عوالم کلی ناسوت، ملکوت و جبروت است، و او می‌تواند در اثر تزکیه نفس با هریک از این عوالم کلی ارتباط پیدا کند.

در برابر اشعه تابناک روح، طبیعت برای انسان الهی شفاف شده ماوراء خود را نشان می‌دهد، در این حالت روشن می‌شود که جهان هستی رصدگاهی است برای مشاهده جمال ازلی و نظاره کمال بی‌نهایت او.

گرچه کسب خودآگاهی و جهان آگاهی برای بشر لازم است، اما اهمیت خودآگاهی بسی بالاتر از جهان آگاهی است.

همه حضرات انبیاء و سفرای الهی و بزرگان، انسانها را دعوت به خودآگاهی می‌کنند و خودشناسی سر لوحه تعلیمات اسلام است.

بنا به آیات قرآن افرادی که به بیماری خود فراموشی دچار شده‌اند، در ردیف فاسقون محسوب می‌شوند.

افرادی که شب و روز در پی تعقیب کلام متکلمین و فلاسفه‌اند تا خودشناسی را از مطالب آنان دریابند، یقین بدانند که معرفه النفس واقعی از این طریق قابل دریافت نیست.

این نوعی بیماری و خطر روانی است که انسان تصفیه و تزکیه نفس و کلام بزرگان را کنار زده بخواند با مسایل مبهم و پیچیده، حقایق را دریابد.

خودآگاهی حقیقی بدون مطالعه دقیق کتاب وجود خویش و بررسی آرزوها، آمال و دردهای نهفته در اعماق دل، میسر نیست و این تنها راه درک حقایق اصیل است.

درد فیلسوف دردمند، درد دانستن است، می‌خواهد حقیقت را بشناسد، اما در دعارف درد رسیدن و یکی شدن و محو گشتن است.

فیلسوف، من و خود واقعی را روح و جان می‌داند، لکن عارف بر آن اعتراض دارد، خود و من واقعی خداست. در مرتبه‌ای از مراتب این روح و جان، تعین است و عارف با شکستن این تعینات، خود واقعی را درمی‌یابد.

جهان آفرینش، صورتاً عالم کبیر است و به معنی عالم صغیر، اما انسان به صورت، عالم صغیر است و به معنی عالم کبیر.

در وجود انسان از حقایق الوهیت و رسالت و نبوت و ولایت و خلافت، از لاهوت، جبروت، ملکوت و ناسوت، نمونه‌ای و نشانه‌ای وجود دارد.

هدف از خلقت تماس با واقعیات است، و در این تماس همه جانبه با عوالم وجود و مبدأ کائنات است که ابعاد و سطوح مختلف شخصیت الهی انسان باز و گسترده شده، استعدادهای مکتوم وجودش شکوفامی‌گردد.

انسان کامل، فهرست کتاب وجود است و همان نکات و دقایقی که در عالم کبیر موجود است، در او یافت می‌شود.

انسان کتاب کوچک خلقت و عالم، کتاب بزرگ آفرینش است و قرآن کتاب راهنمای عقل و خرد، و پیغمبر اسلام^(ص) نمونه بارز این کتاب مبین است که بطور اتم، کمال قدرت معنوی را دارا می‌باشد.

کتاب عالم صغیر و کتاب عالم کبیر و قرآن از نظر نقشه و اساس به هم پیوسته و مربوط و منطبق بر فطرتند و هیچ اختلافی بین این کتب نیست، غایت این که باید در راه کسب کمالات کوشید تا از فهرست به متن کامل آفرینش نایل شد.

در نظام کل، نقشه یکی است گاهی به اجمال و گاهی به تفصیل. انسان، اجمال آن تفصیل است و آنچه در آفاق است، در انفس است، جمله فاش و نهان است؛ آنچه در آفاق و انفس منظوی است، انسان کامل بالجمله محتوی است.

لازمه ظهور قابلیت‌های انسان، سیر در کلام بزرگان است، زیرا کلام آنان به صورت، صغیر و به معنی کبیر است؛ دریا‌های معانی در کلام کوچک آنان پنهان است.

علت اصلی نیل انسان به کمال، استعداد و قابلیت والای اختصاصی اوست که در شأن آن، پیشوای معظم اسلام فرموده «خلق الله آدم علی صورته» و این توصیف برای هیچ موجودی جز انسان نیامده است.

بشر در سایه توفیق الهی و طی طریق کمال می‌تواند خود را به مقامی رساند که مظهر صفات حق باشد، چنان که انسان کامل به تمام اصول صفات الهیه موصوف بوده، زنده و دانا، شنوا و بینا، گویا و تواناست.

خداوند متعال در ماجرای خلقت آدم به فرشتگان فرمود «انی اعلم ما لا تعلمون» شما چه می‌دانید که ما را با این مثنی خاک ازازل تا به ابد چه کارها در پیش است؟ شما خشک زاهدان صومعه نشین حضایر قدسید، از گرم روانان خرابات عشق چه خبر دارید؟

خدا خواست جمال کمال خود را در مرآت اشیاء نمودار سازد، لکن این مرآت تیره بود، انسان را بیافرید تا به این مرآت جلا دهد تا عکس رخ بار ازلی در آن نمایان گردد.

این مرآت همان امانتی است که آسمانها و زمین و کوه ها از انتقال و تقبلش تن زدند. تنها انسان بود که متعهد شد آن را بسوی خدا بلند گرداند. این قدرت جلا تنها از عشق الهی انسان متجلی است.

در ازل که امانت را به انسان دادند، صفایی داشت ولی در ابد که او این ودیعه را به ساحت اقدس الهی برمی گرداند، صفایش چندین برابر گشته است.

چون کمال ظهور تجلی الهی در دل انسانی است، پس او علت‌غایی ایجاد کائنات است.

ای انسان! خود را بشناس و از خود غافل مباش که مرز و خلاصه کاینات تویی، حیف است که با این همه کمالات، به لذات حیوانی و هوای نفسانی مشغول شده از حقیقت خود بی‌خبر بمانی.

مراد از آفرینش، نیل انسان به خود حقیقی است، یعنی پروانه وار به شمع ازلی رسد و خویشتن را در شعله آن نابود نماید؛ هستی مجازی را فرو نهاده به توفیق حق با لباس هستی حقیقی ملبس شود.

حرکت حقیقی، یعنی رشد قوای باطنی و رسیدن به مقام عبودیت؛ عبودیتی که وسیله وصال محبوب ازلی است.

رقص حقیقی، حرکت حقیقی است که سالک و عارف طریق حق از هر دو جهان برخیزد و بسوی قله کوه قاف طیران کند.

مقام هر مرغی قله کوه قاف نیست، سیمرغی باید که از بند تعلقات جان و مال و کشش‌ها و زیبایی‌های دنیوی خود را برهاند و در فضای

قدس به طیران‌اید.

جناب جبرائیل و میکائیل و سایر فرشتگان، اسپید بازان بارگاه ملکوتند که جز مرغان تنزیه و تقدیس شکار نکنند، ولی عارفان صیاد صید صفات جلال و جمالند.

خدای تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: شما به ظاهر معنای «خلق الانسان ضعیفا» منگرید و به بال و پر ملکی خویش مغرور نشوید، بال و پر انسان کامل منم «و حملنا هم فی البر والبحر». کسی که به پر من پرواز کند، به بر من رسد.

خدای تبارک و تعالی برای عاشقان خود تتق عزت از جمال صمدی براندازد و آنان را به هزاران لطف بنوازد.

خدای تبارک و تعالی به ذات و صفات خویش در درون حضرت آدم تجلی کرد، چنان که حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: «ان الله خلق آدم فتجلی فیه».

ای آنان که به این دل به چشم حقارت نگرستید و گفتید «اتجعل فیها من یفسد فیها»، چه دانید که در آن دل چه تعبیه شده!

فرشتگان علم نادیده در ابتدا چون اسم خلیفه خدا را شنیدند و در او نگرستند، ظلمت نفس اماره بدیدند و بر میدند، ندانستند که آب حیات معرفت در این ظلمات است. اما آنگاه که خدای تبارک و تعالی در حد اعلی به ذات و صفات بر حضرت آدم تجلی کرد، همه به امر الهی براو سجده کردند.

در اینجا نکته باریک و معنای عظیم همانا مسجودی حضرت آدم (ع) است، چه سجده از آن خداست و در حقیقت آن سجده، حضرت آدم را نبود بلکه به آن تجلی الهی در او بود.

ابلیس با چشم ظاهر بین نگرست و از سجده بر آدم امتناع ورزید، زیرا چشم حقیقت بین خود را به سبب غرور کور کرده بود، ندانست این سجده نه برای بیت که برای صاحب بیت است.

ابلیس قیاس کرد لکن در قیاس خطارفت. ندانست که آتش سبب فرقت است و خاک سبب وصلت. اگر خاک نبود سوز دل نبود، اگر خاک نبود اندوه و نشاط دین نبود، اگر خاک نبود بوی ازلی که شنیدی؟

از موجودات و مخلوقات هیچ یک را آن جمال ندادند که آدمی را دادند و با هیچ یک آن سر نرفت که با آدمی رفت نه با عرش نه با فرش، نه با فلک نه با ملک.

خدای تبارک و تعالی نفرمود: من رقیب عرشم یا رقیب فرشم، فقط فرمود: ای انسان‌های صاحب جمال، من رقیب شمایم.

ای انسان! در زیبایی تو همین بس که خالق زیبایی‌ها می‌فرماید: «ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم».

مراتب زیبایی هر فردی به نسبت مراتب شکوفایی نیروهای معنوی او و فعلیت آن ودایع باطنی است. اگر این شکوفایی به غایت برسد، در این صورت هیچ مخلوقی زیباتر از تو نیست.

درزیبایی والای تو همین بس که تو وجود مستقل و آزاد داری، تو امانتدار خدایی. ای انسان زیبا تو برگزیده خدایی و در زیبایی تو همین بس که دل تو جز با یاد حق آرام نمی‌گیرد.

اما ای انسان! اگر این زیبایی را از دست بدهی، زشت تر از تو چیزی نیست. در زشتی تو همین بس که بسیار زیانکاری «ان الانسان لفسی خسر». در زشتی تو همین بس که بسیار ناسپاسی «ان الانسان لکفور»، «ان الانسان لکنود».

بشر تمام کمالات را بالقوه دارد، می‌تواند آن را به مقام فعلیت رساند و برترین باشد و می‌تواند آنها را ضایع کند و پست ترین گردد، نه این که از دو بخش نور و ظلمت تشکیل یافته باشد.

ورود به دنیا برای ایفاء رسالت و خلافت الهی، خواست قطعی خدا و موفقیتی حاصل شدنی بود. اگر حضرت آدم ^(ع) در مقام صبر و وفا به عهد بود، چه بسا خروج ایشان با علل رحمانی و اعزاز و اکرام می‌شد.

برای حضرت آدم ^(ع) با آن معرفت و منزلت، در بهشت صفا و لذتی بود، همان صفا و لذت بلکه بالاتر از آن در مقام توبه و انابه از ترک اولای ارشادی، حاصل می‌شد.

شجره ممنوعه و وسوسه و اخراج، هر کدام علتی بود برای زمینه وصال، متمم وصال و مکمل وصال که فناء در خود و بقاء در حق است.

در قرآن مجید عالیترین مدحها برای اهل تفکر است و بدترین ذمها برای غیر اهل تدبر و تعقل. عارفان الهی این مدح و ذم را به سمع دل می‌شنوند.

ستایش و نیایش که از اصیل ترین ابعاد انسانی است، همواره توأم با تفکر است و کمال نیایش بدون تفکر حاصل نشود. کسانی که ظاهراً عبادت می‌کنند لکن اهل تفکر نیستند، عبادت و ستایش آنان ظاهری است نه واقعی.

کسی که برای دانش و فعلیت مراتب انسانی حد و حصری قایل است، سخن به خطا گفته و مرتکب معصیت کبیره‌ای گشته است، زیرا خود و دیگران را از حرکت و ترقی به سوی حق بازداشته است.

در بین همه موجودات تنها تو هستی که قانون الهی قلم ترسیم چهره خویشتن رابه دست خود او داده تا به دلخواه چهره خویش را ترسیم نماید. اینک بنگر که چگونه چهره باطنی خود را ترسیم خواهی کرد!

قرآن مجید که توصیه به خودشناسی و جهان شناسی می‌کند، کتاب مقدس خود سازی است نه فلسفه نظری که تنها به بحث و نظر

پردازد، بلکه هر چشم‌انداز آن برای گام برداشتن و عمل است.

از جمله عوامل و شرایط مهم‌اینده سازی، علم و ایمان است. علم راه سعادت رامی نمایاند و ایمان کیفیت اینده سازی را آموخته، انسان را به سوی سعادت سوق می‌دهد.

انسان در عین آزادی برای سازندگی شخصیت خود، محدودیتهایی نیز دارد ولی با همین آزادی نسبی می‌تواند در آن محدوده، اینده سعادت بخش یا شقاوت آلودی برای خود فراهم سازد.

کلام بزرگان یکی از وسایل الهیه است که علم و عمل به آن، انسان را قادر بر غلبه بر تمام محدودیتهای می‌کند.

در فرهنگ الهی بعد از ایمان، توجه و تأکید بر عمل صالح و الهی است. از حضرت رسول اکرم (ص) پرسیدند: «مالااسلام» اسلام چیست؟ فرمود: «العمل».

عمل، جوهر وجود آدمی است و تجلی تحقق عمیق اراده و خواست و ارزشهای ویژه انسانی می باشد.

یاران و همراهان حضرت رسول اکرم (ص) ظاهراً هجرتشان از مکه به مدینه بود، اما درحقیقت برای آنان انقلابی عظیم بود. حرکت آنان، حرکت معجزه آسایی بود که برای جامعه بشریت، موهبت فروریختن ارزشهای اشرافی و طبقات مرفه را که انگل جامعه بودند، به ارمغان آورد و آنان را از طبقات انگل وار به طبقات پیامبروار رسانید!

مردان الهی اهل دردند و فردبی درد، مرد خدا نیست. تنها درد مقبول در پیشگاه الهی درد حق است و مردان الهی جز آن دردی ندارند.

درد الهی تازیانه تکامل و محرک طالب در مسیر حق است و بزرگان دین همواره با درد الهی کار خود را آغاز می‌کنند.

هیچ یک از کتب سماوی و ادیان الهی به اندازه اسلام به زنان ارزش قایل نشده‌اند. امروز هم برترین دفاع از ارزش زن با تقوی را باید در کلام مردان الهی جستجو کرد.

تنها امتیاز حقیقی مابین انسانها مراتب تقوای آنهاست؛ تقوای هرکسی بیشتر، مقامش در پیشگاه الهی بالاتر چه زن باشد و چه مرد.

از نظر اسلام زن همانند مرد می‌تواند مراحل کمال را پیماید. قرآن مجید از بسیاری زنان عالیتین تجلیل را به عمل آورده است، هرچا از یکمرد مقدس، نامی به میان آورده در همانجا از یک زن مقدسه نیز یاد کرده است.

برخی از زنان مقامشان حتی از بسیاری از مردان عالم بالاتر است، مقام حضرت خدیجه (س) از مقام بسیاری از مردان برتر است؛ مقام حضرت فاطمه زهرا (ع) بعد از حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت علی (ع) از مقام همه حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء و حتی فرزندان خود که امام هستند، بالاتر است!

بعضی عقیده دارند خداوند زن را به خاطر مرد آفریده است، اما در قرآن مجید وقوانین مقدس اسلام هرگز چنین خبری نیست، می‌فرماید: «هن لباس لکم و انتم لباس لهن» زنان زینت شما هستند و شما زینت آنان هستید.

پیامبر اسلام بقدری برای زن ارزش قایل شده که او را امانت مقدس و گرانمای الهی در نزد مردان می‌داند «اتقوا فی النساء فانکم اخذتموهن بامانه الله» و مرد در مقام ازدواج موظف به نگهداری نیکوی اوست.

یکی از شاهکارهای کارخانه خلقت، زن با تقوی است، زن زیبا دلی که خویشتن را به زیور تقوی و پاکدامنی و عفت آراسته است. توان گفت که چنین زنی، کوکب فروزان اقبال است که بر سر هر خانواده‌ای طلوع نماید، افراد آن را از روشنایی سعادت برخوردار می‌سازد.

حقیقت انسان، صورت نوعیه اوست نه ماده و خصوصیات مادی او، لذا انانیت و ذکوریت از صورت نوعیه خارج بوده در حریم حقیقت انسان راهی ندارد.

فصل سوم - شریعت و طریقت در فقه اسلامی

تقسیم علمای دین به علمای شریعت و طریقت، بی‌موضوع و بی‌اساس است. شریعت و طریقت یکی است و آن تعالیم اسلام است. شریعت عین طریقت و طریقت عین شریعت است، ایاطریقی جز تعالیم اسلام یافت می‌شود که انسان را به سعادت رساند؟

علم شریعت هم اول است و هم آخر، هم ظاهر است و هم باطن، و هم مبدأ عمل است به وجهی و هم غایت عمل است به وجه دیگر. پس اول، ایمان و علم به شریعت است و آخر هم، ایمان و علم به شریعت، منتها تفاوت بین آنها از زمین تا آسمان است.

هر کسی را قابلیت استماع اسرار معارف حقیقت نیست، از این جهت سفرای الهی بیان شرایع فرمودند ولی تبیین اسرار حقیقت پیش هرکسی ننمودند.

اولی چنین است که اهل حق اسرار را به اشاره ادا نمایند تا هر که را از معرفت کمالی نصیبی است به اشارتی در یابد.

بزرگترین مانع درک حقایق، نفس است که با کمند هوای خود و تمایلات و عاداتی که سالیان دراز به آن ها خو گرفته عقل را اسیر خویش می‌سازد و غالباً آن را در رد و قبول به خطامی اندازد، به حدی که حتی در امور بدیهی نیز به خطا می‌افتد.

عارف نمایان که به ظواهر والفاظ دلخوش کرده‌اند، این اصطلاحات آنان را به ظلمت منتهی کرده، قلب آنها منکوس و باطنشان ظلمانی و ممارست در معارف موجب قوت انانیت گشته، به طوری که دعاوی ناشایسته و شطحیات ناهنجار از آنها صادر شده است.

آدمی در عالمی سراسر معنوی زندگی نمی‌کند که همه ظهورات آن روحانی و معنوی باشد، لذا هر حرکت ظاهری او باید نمایانگر سیری

معنوی و الهی باشد؛ جملگی طاعات و عبادات الهی عهده دار این امورند.

هرایتی از قرآن را ظاهری است و باطنی، و هر بطنش را نیز بطنی است تا مرتبه هفتم که آن هم کنایه از کثرت باشد.

کلیه تکالیف و وظایف و احکام الهی ظاهری دارند و باطنی، لذا هیچ حکمی از احکام و اموری از اوامر نیست که در عین توصیه به انجام ظاهری آن، توصیه بر امر باطنی نشود.

عمل کردن به باطن شریعت، سیر نمودن به سوی خداست با مشاعر باطنیه. چنان که بر بدن ظاهری عباداتی است، بر بدن باطنی نیز عباداتی فرض است.

خطا کردند آنان که ظاهر را گرفتند و باطن را ترک کردند، یا باطن را گرفتند و ظاهر را ترک نمودند، اعتدال این است که در اصلاح هر دو کوشی تا به مطلب رسی، که عارفان طریق حق چنین کردند.

اصلاح باطن سخت تر است از اصلاح ظاهر، و هر که باطنش بدتر از ظاهر او شود، منافق است.

اگر کسی بتواند ظواهر احکام را هم از علوم و معارف الهی استخراج کند، با اتکاء به عقل و فکر خویش نمی تواند بواطن آنها را دریابد، مگر اینکه درک استاد کامل الهی نماید و در اثر ارشاد او صاحب عقل سلیم گردد.

رهرو طریق الهی باید واقف گردد که قلت ریاضت توأم با تعرف و تفکر، کثیر است و کثرت ریاضت بلا تعرف و تفکر، قلیل.

تا با خوددیت و استقلال در خود می نگری هرگز معنی بندگی و عبودیت را نفهمیده ای، و تا از خود بیگانه نگردی به حق آشنا نشوی.

اما اگر طوق بندگی به گردن اندازی، سلطان سلاطین شوی، اگر در دنیا زهد و رزی و عازم سفر به سوی حق شوی در منزلگه قرب ساکن گردی. اگر به پیشگاه خداوندیش رسی تمام ممکنات ترا اطاعت کنند، و اگر دائم الحضور شوی کار خدایی کنی.

خداوند متعال پاکیزگی را دوست دارد و یکی از دستورات اسلام، رعایت پاکي و پاکیزگی است. نظافت تن و لباس، کوتاه کردن مو و شانه زدن آن، استعمال بوی خوش و... اکیداً سفارش شده تا آنجا که اعلام شده: «النظافه من الايمان».

حضرت صادق^(ع) می فرماید: اسلام برای مردان و زنان لباس مخصوصی معین نکرده و به آنچه اهمیت وافری داده، بعد از رعایت نظافت و پاکیزگی، برای زنان عفت و حیا و برای مردان علم و عمل است.

خداوند متعال زیباست و زیبایی را دوست دارد «ان الله جمیل یحب الجمال».

زیبایی ظاهر بعد از رعایت نظافت و پاکیزگی، در تناسب اندام است و زیبایی باطن در تناسب صفات کمالی؛ زیبایی ظاهر در تجلای

زیبایی باطن معدوم‌الآثر است.

در عصر حاضر هنوز بعضی از درویش چه بسا ماهها و سالها تن و لباس خود را نمی‌شویند! مسلماً عمل آنان حرام است. اسلام با رهبانیت و افراط و تفریط درویش و اهل تصوف، سخت مبارزه کرده و هر مسلمانی را موظف نموده که علاوه بر باطن، به ظاهر هم اهمیت دهد.

سه زن پیش حضرت رسول اکرم (ص) آمدند و از شوهر خود شکایت کردند، یکی گفت: شوهر من گوشت نمی‌خورد. دومی گفت: شوهر من از استعمال بوی خوش اجتناب می‌ورزد. سومی گفت: شوهرم از زن دوری می‌جوید. پیامبر خدا (ص) ناراحت شده دستور داد که مردم به مسجد جمع شوند. بالای منبر رفت و فرمود: من که پیشوای شما هستم، هم گوشت می‌خورم، هم بوی خوش استعمال می‌کنم و هم از زن خود برخوردار می‌گردم.

در میان اهل تصوف برخی گوشت نمی‌خورند و آن را بر خود نوعی ریاضت می‌دانند. در صورتی که از نظر طب اسلامی کسی که چهل روز متوالی گوشت نخورد، کاهش در نیروی جسمی و روحی او پدید می‌آید.

حضرات ائمه اطهار علیه‌السلام نیز کراراً با اهل تصوف مباحثه و مبارزه کرده و به استناد آیات قرآن، مرام‌ایشان را باطل اعلام نموده‌اند.

نجاسات معرفی شده در فقه الهی، هر یک علاوه بر آثار و خصوصیات بارز منفی و مضرشان، در معنا اشاراتی دارند بر عوامل آلوده و پلید باطنی که در تماس با جان و روح انسان، آثار زیانبارتری بجا گذارند و اجتناب از آنها مهمتر است.

نجس‌العین بودن سگ و خوک در فقه اسلامی در معنا اشارت است به پلیدی ذاتی حرص و شهوت.

خداوند متعال از تمام صفات حیوانات در نهاد انسانها قرار داده، اما آدمی مختار است که این صفات را تقویت یا تضعیف نماید.

اصولاً انحراف بشر در نتیجه تقویت قوای حیوانی اوست.

نفسی که به شمشیر مجاهدت کشته نشود و در ظلمت غفلت و خودخواهی بمیرد، در معنا مردار و جیفه است.

همچنان که در ذبح شرعی باید چهار رگ گردن حیوان بریده و خون از بدنش تخلیه گردد تا ذبیحه پاک باشد، در تزکیه و تهذیب نفس نیز تا وجود سالک از خودخواهی و انانیت تخلیه نشود، چنان نفسی مقتول در راه خدا و مطهر محسوب نگردد.

ای سالک طریق حق! بدان که هنوز تو ابراهیم حقیقی نیستی، باید وارد بتخانه نفس شوی و بتهای نفس خود را بشکنی تا به ابراهیم حقیقی رسی و خلیل خدا شوی.

ای سالک اگر یک قطره آب ناپاک از باطن مرد برخیزد، جنابت او را ثابت شود ولی به آب طهورمی توان آن را زایل نمود. اما اگر ذره‌ای ناپاکی خودبینی ساکن باطن مرد گردد، به آب همه عالم نتوان آن را زایل کرد.

اگر انسان از عبادات و طاعات روی همه عوالم را پر کند، بدان نرسد که ذره‌ای از خود رها شده و خود را نبیند که شرط قبولی عبادت، پاک بودن از جنابت نفس است.

ناتوان ترین موقعیت انسان وقتی است که آگاهی و هوشیاری اصلی خود را از دست دهد و از محاسبه نفع و ضرر خویش عاجز ماند.

اگر قطره‌ای مسکر چاه آبی را نجس و آلوده می‌کند، اختلاط قطره‌ای از باده غفلت و غرور با علم و فضل و کمالات انسان، به مراتب بیشتر او را آلوده کرده آنها را همانند آب مسمومی کند که چه بسا هلاک او و دیگران را در پی داشته باشد.

به لسان مترجمین اسرار وحی، آب اشارت است بر علوم و معارف و فضل و رحمت الهی که سبب حیات حقیقی و ابدی قلوب است

مردان الهی دریا صفتند و از هیچ آلودگی نه تنها متأثر نمی‌شوند که خود عامل تطهیر قلوبند. اما ناقص، آب قلیل را مانند که به‌اندک ملاقات با پلیدی‌ها، تغییر صفت داده و پلید می‌گردد.

برخی افراد همانند آب کر تا حدی قدرت مقاومت در مقابل آلودگی‌ها داشته طهورند، ولی در اثر تماس بیشتر با پلیدی‌ها آثار و صفات اولیه خود را از دست داده ناپاک گردند، مگر این که با آبهای جاری فیض الهی اتصالی یابند.

در معنا آفتاب، اشاره است بر خورشید معنوی عقل الهی که آثار و خواص و طهوریت آن بسی بیش از آفتاب ظاهری است؛ این است که عارفان الهی فرموده‌اند: سالکا! بدان که شمس، صورت عقل الهی توست.

بعضی مطهرات معنوی هستند که آلودگی‌های بسیاری را تطهیر می‌کنند که از جمله آنها استماع کلام الهی و آیات قرآنی است.

عارف الهی را علاوه بر غسل و وضوی ظاهری، وضو و غسل دیگری است. وضو و غسل از آب عشق و انقطاع؛ وضو و غسل از آب عهد الهی.

اگر وضو و غسل ظاهری درپاره‌ای موارد واجب است، بر سالک عارف است که هر آنی با وضو و غسل باطنی باشد که وظایف او ماورای سایرین است.

بزرگان فرموده‌اند: «الوضوء انفصال والصلوه اتصال» تا در وضو انفصال حاصل نشود درصلوه، اتصال نیست.

همانند اعضاء ظاهری، برای انسان اعضاء قلبی و باطنی است. در مقابل صورت، چشم، گوش، زبان و دست و پای ظاهری، قلب باطنی انسان نیز دارای صورت، چشم و گوش و زبان و سایر اندامهای معنوی است.

کمال مقبولیت اعمال وقتی است که عمل عضو ظاهری، هماهنگ با عضو قلب و باطن انجام گیرد و الا صرف حرکات عضو ظاهری را بهایی نیست.

ذکر ظاهری به شرطی مقبول است که با زبان قلب همراه باشد. بسا که زبان ظاهر ذاکر باشد و زبان باطن، ساکت و یا زبان دل برخلاف زبان ظاهر باشد.

اعضاء باطنی انسان قابل مقایسه با اعضاء ظاهری نیست. اعضاء جسمی مربوط به عالم خاک است و اعضاء باطن، مربوط به عالم پاک.

اعضاء باطنی انسان در واقع همان قدرتها و استعدادهای معنوی انسان است و به منزله بال و پر معنوی او، که او کم از ملایک نباشد.

چنان که انسان را بدنی است مرکب از اعضاء و جانی است بسیط که بدن به واسطه آن منشأ افعال و آثار می‌گردد، نماز را نیز ظاهری است مرکب از افعال و باطنی است به نام اخلاص، که افعال نماز بدان وسیله منشأ ثواب گردد و قابل قبول.

از آداب قلبیه نماز و سایر عبادات، بهجت و انبساط قلبی است که موجب نتایج نیکو بلکه فتح بعضی از ابواب علم و کشف برخی از اسرار عبادت است.

سالک باید احتراز کند از عبادت به وقت کسالت و ادبار نفس، و هنگامی را برای عبادت برگزیند که نفس را به عبادت اقبال و نشاطی باشد تا از آن نورانیته در دل حاصل شود.

نفس در اثر سخت گیری زیاد عنان گسیخته شود، زیرا تراکم مقتضیات طبیعت و تیز شدن آتش شهوت تحت فشار زیاد ریاضت، ممکن است عاقبت محترق شده کشور تن را بسوزاند.

اگر سالکی عنان گسیخته شود یا زاهدی بی‌اختیار گردد، چه بسا به پرتگاهی افتد که هرگز روی نجات نبیند.

بر سالک طریق حق است که همچو طبیعی حاذق زمام نفس را در ایام سلوک بدست گیرد و به اقتضای احوال و ایام سلوک با نفس رفتار کند و آتش شهوت را به طرق مشروعه فرونشاند، تا او را اعانت کامل در سلوک راه حق نماید.

طاعات سه نوع است: قلبی، بدنی، مالی.

طاعات قلبی مانند توحید، توکل، صبر، شکر، تسلیم، رضا، صدق، معرفت، محبت و غیره.

طاعات بدنی دو نوع است، نوع اول به حق تعلق دارد، مانند نماز و روزه و نوع دوم به خلق، و آن احسان است با مال و تن و قیام به ادای حقوق عبودیت. نوع اول جزای باب قلوب را نشاید و اهل غفلت را این معانی میسر نگردد.

در اخبار و احادیث آخرالزمان آمده که مساجدشان از حیث ظاهر و بنا آباد ولی از جهت هدایت و ارشاد ویران است.

علاوه بر این مساجد، مساجد دیگری هستند که اگر انس و جن متحدشوند، هرگز نمی‌توانند آن را ویران کنند. این مساجد در قلوب عارفان حق و به دستور حق و به نظر حق ایجاد شده، همواره خالی از اهریمنان و اغیارند و برای آنها ویرانی ظاهری و باطنی نیست.

فلسفه روزه صرفاً تحمل گرسنگی نیست تا روزه دار از حال گرسنگان با خبرشود، چه در این صورت روزه فقط بر اغنیاء واجب می‌شد نه بر فقرا.

فایده یا حکمت اصلی روزه در خود قرآن مجید بیان شده «لعلکم تتقون» تا آدمی دارای قدرت خویشنداری و اراده خدایی گردد و هیچ گونه تجاوزی به حقوق مردم نکند.

روزه جسد بازایستادن است از طعام، و روزه دل نگاهداشتن اوست از وساوس آتام، و روزه روح اعراض است از التفات به کل انام. آن که روزه ظاهر دارد، افطار او در شب است و آن که روزه معنا دارد، افطار او در وقت دیدن لقای حق.

حقیقت دین، عقاید پاک و روح تابناک است.

غوص، فرو رفتن به دریا را گویند. گرچه در فرهنگ الهی توصیه به برخورداری از نعم الهی و از جمله دریاست، لکن در معنا اشاره به تمتع از دریایی دیگر است.

هریک از بزرگان و رجال دین، دریای الهی هستند. خوشا به حال سالکینی که در سایه ارشاد بزرگان بتوانند از درر گرانبهای معنوی برخوردار شوند که در این دریاها به ودیعه نهاده شده است.

قرآن مجید دریایی است که ساحل ندارد، مدلولات و معانی ایاتش بی‌شمار است، و هر یک همانند امواج دریا به یکدیگر کمک کنند.

در قرآن مجید در و گوهرهای درخشنده و استوار تام هست که از آنها انتفاع نبرند مگر غواصان بحور علوم.

عالمانی که علم خود را چون گنجی نهان داشته و سبب محرومیت دیگران از آن گردند، جایگاه آنان در طبقه اول دوزخ است، زیرا که خیانت به علم، اشد است از خیانت به مال.

عالم ربانی، کان علم و رحمت الهی برای جامعه بشری است، و سلاح مؤثری است در دست مسلمین.

در تفکر عالم ربانی قدرتی است که اسلحه‌های ظاهری در قبال آن در حکم عدم است. لکن عالم بی‌عمل ولو ظاهراً از علوم و معارف حقه برخوردار گردد، اسلحه خطرناکی است در دست کفار.

عارفین الهی و علمای ربانی در حقیقت فرزندان روح نبی‌اند، اما سادات فرزندان جسم اویند «و کم بین الروح والجسد» و چه تفاوت عمیقی است بین روح و جسم!

حضرت رسول اکرم^(ص) می‌فرماید: ای سالکین طریق حق و طالبین سعادت حقه! آنچه را نمی‌دانید از علمای ربانی بپرسید، با حکما مخاطبه کنید و با فقرا همنشین شوید.

سائل و یتیم منحصر به افراد فقیر و فاقد پدر و مادر نیست، چه بسیارند کسانی که در معنا و حقیقت، سائل و یتیم‌اند و نیاز مبرم به رسیدگی و رفع مشکلات دارند.

یتیم واقعی از لحاظ علم و معنویات است، چنان که حضرت امام حسن عسکری^(ع) می‌فرماید: شدیدتر از یتیمی که از پدر منقطع شده، یتیمی است که از امام خود به دور افتاده و قدرت و وصول به او را ندارد.

در اهمیت زکوه همین بس که درایاتی که به صلوه امر است به زکوه نیز فرمان داده شده، یعنی ایندو به هم پیوسته است. صلوه بی‌زکوه، و زکوه بدون صلوه مورد پذیرش الهی نیست.

گرچه برای زکوه معانی فراوانی بیان شده ولی در اصل، زکوه یعنی بهتر و برگزیده هرچیز.

زکوه علتی است برای تزکیه و تخلیه و پاکی دل. سالکان و عارفان باید هم قواعد و شرایط زکوه ظاهری را رعایت کنند و هم احکام زکوه باطنی را.

زکوه همانا حرکت دل است به سوی مولی. این معنا سرمشق عارفان الهی است که با کمال اشتیاق برای همه نعمتهای الهی زکوه دهند.

هر امری که انجام آن بر افراد عادی مستحب است، بر عارفان واجب است و آنچه بر عموم افراد مکروه است، بر عارفان حرام است.

در عالم حقیقت که سالکین طریق حق و عارفان الهی مقیمان آن دیارند، همه در این دیار هم اغنیایند و هم فقرا؛ هم موظف به گرفتن زکوه‌اند و هم مکلف به دادن آن.

کلام بزرگان قلیل الحجم است و کثیرالمعنی، جام جهان نما است و مرآت جمال نمای، هم استفادت مبتدی ناقص را شامل است و هم افادت منتهی کامل را.

دریغا که در گذرگاه بسیار طولانی بشر، دسته دسته انسانها وارد دنیا می‌شوند و چند شب و روز در حرکتند ولی با دلهایی که به حد نصاب ظرفیت خود نرسیده، راهی زیر خاک می‌گردند.

افسوس که انسانها همه سرمایه ها و وسایل تکاملی را در تهیه مقداری خوراک و پوشاک و مسکن و مقداری در جنگ و گریز و کشتار و حيله ها برای از پا در انداختن یکدیگر مستهلک می سازند.

راه خدا نه جهت راست است و نه چپ و نه بالا و نه زیر، نه دور و نه نزدیک، بلکه راه خدا دل است. این است که سید دو عالم چنین فرمود: خدا در دل مؤمن است؛ این است معنی «قلب المؤمن بیت الله».

حج صورت کار همه کس بود، لیکن حج حقیقت نه کار هر کسی.

عارفا طلب دل کن که حج، حج دل است. در راه حج صورت، زر و سیم باید فشانند، ولی در راه حج حقیقت، جان و دل باید نهادن. این حج که را مسلم شود؟ عارفی را که از بند جان برخیزد «من استطاع الیه سبیلاً».

یارا چه صفایی که کعبه در تو، طواف در تو، محفل جانان در تو، پروانه در تو، شمع در تو، عرش معلی در تو! ای طالب کلام حق بیا روضه بطنی از بطون عرش عظیم راتماشا کن «و هو رب العرش العظیم».

حاجی که به ملاقات پروردگار خود می رود، میهمان دعوت شده درگاه اوست. میهمانان حقیقی و دعوت شدگان واقعی کسانی هستند که به لطف الهی عقبات کثرت را طی کرده و به وحدت رسیده اند.

آنچه انسان را از خدا باز دارد، کثرت است.

کسی که خود را آلوده کرده، میهمان بیت طاهر نیست. کسی که امتیاز طلب و برتری خواه است، میهمان بیت مساوات و موااسات نیست. کسی که بنده هوی و برده هوس است، میهمان بیت آزادگی نیست.

کسی که صدها بت در آستین دارد، میهمان بیت توحید نیست. کسی که در دریای کثرت مستغرق است، میهمان بیت وحدت نیست.

حج در حقیقت سری است از اسرار عزم سفر به دار بقاء، و اعمال حج با آن لباس و حالات رمزی است از رموز کیفیت عالم حشر، بر عازم سفر حج است که این حال معنوی در او در حد اعلی تحقق یابد.

طوبی به حال کسی که سرا پرده جانش خلوتگه دوست باشد. دلی شایان خلوت سرای دوست است که از عدم منیت معمور و از می ناپ مخمور، آنجاست انتهای مکان و ازل لازمان، ازلی که آن را ابتدا نیست و ابدی که انتها نی.

قربانی، سنت حضرت ابراهیم خلیل است که حق تعالی به جای ذبح حضرت اسماعیل آن را قرارداد و فرمود: «و فدیناه بذبح عظیم». و در معنا، اشارت است به ذبح نفس که هیچ ذبحی عظیم تر از ذبح نفس اماره نیست.

مفهوم عرفات و مشعر و منی، کمال معرفت، کمال یقین و کمال وصال است.

بنا به معارف عالی‌ه الهی آیه شریفه «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» مشتمل بر سه جهاد است: اول - جهاد حربی یا خونین با دشمنان ظاهری. دوم - جهاد اخلاقی یا نفسی با دشمنان باطنی. سوم - جهاد قرآنی یا جهاد در تعلیم و تعلم برای بیان حق و حقیقت و دفع شبهات.

هر جهادی را شهداتی است: شهداتی است که انسان با مال و جان در راه خدابه آن رسد؛ شهداتی است که انسان هم خود را به مقام شهود رساند و هم دیگران را؛ شهداتی است که انسان از طریق تعلیم و تعلم، خود و غیر را به فیض رساند.

بدون تجلی نورایمان در دل با چند صباحی مبارزه علیه فساد، تقوی و عصمت برای انسان حاصل شدنی نیست و با گذشت اندک مدتی، مجدداً رو به معاصی آورد.

شهدات عبارت است از پایان دادن به فروغ درخشان حیات طبیعی در کمال هشیاری و آزادی و آشنایی به ماهیت زندگی در راه وصول به حیاتی والاتر از حیات طبیعی.

شهدات، شکافتن قفس کالبد مادی است و حرکت به سوی مقام شهود الهی در راه وصول به مشیت ربانی در بزرگداشت انسانها.

شهدات، تعیین میزان و الگو است برای زندگی در دنیا و بیان این که انسان بدون این ملاک نمی تواند دارای حیات حقیقی باشد.

در حقیقت شهید انسانی است که به تعه دالهی وفادار است و می خواهد با این فداکاری به منزلگه نهایی خویش رهسپار گردد و به مقام والای شهود جمال حق برسد.

قطع علاقه روح از بدن دوگونه است: یکی به تیغ ظاهر، دیگری به سیف باطن. مقتول در هر دو یکی است، در اولی قاتل، لشکر کفر و شیطان است و در دیگری، جند رحمت و ایمان.

خداوند متعال دعوت به هدایت با قرآن را «جهاد کبیر» نامیده، چنان که در سوره فرقان فرماید «فلا تطع الکافرین و جاهدکم به جهادا کبیرا»، در این آیه مبارکه «به» یعنی به قرآن.

در مقابل جبهه ظاهری، همواره جبهه باطنی است که نباید خالی بماند. مجاهدین ظاهری مسلح به اسلحه ظاهرند، و رزمندگان جبهه معنوی مجهز به نیروهای باطنی. نبرد اصلی اینان مبارزه با جهالت و رذالت است.

کاروان بشری شریفترین کاروانی است که از مبدأ به سوی مقصد در حرکت است، لکن چه کسی می تواند این کاروان را به سر منزل مقصود رساند؟

در کاروان بشری، اکثریت انسانها در راه ناهموار زندگی در زیر بار جهالت و در برابر طوفانهای شکننده اهواء و امیال به زانو درآمده‌اند،

لکن وجدان ایشان می نالد و می خروشد و به دنبال راه و راهنما می گردد.

وجدان انسانها فریاد می زند: ای مردان الهی، ای صاحبان دل‌های روشن و تابناک، ای صاحبان مغزهای متفکر کجائید؟ بیایید این گمشدگان وادی ضلالت را برهانید، تشنگی این واماندگان را به آب هدایت بنشانید، ناله‌های دردمندان را خاموش سازید.

تنها کسی که ناله وجدان انسان‌ها را می شنود و می تواند قافله بشری را از این سرگردانی نجات داده و در شاهراه هدایت قرار دهد، عارف کامل است که کلامش از ژرفای درون متصل به خدا جاری است.

اگر فردی به آنچه امر و نهی می کند خود به آنها مؤمن و عامل نباشد، امر او از مقدسات نبوده موظف به انجام این امر الهی نیست. او باید ابتدا خلوتی اختیار کرده به تقویت ایمان و اراده خود پردازد تا حال معنوی لازم برای این مهم در او به وجود آید.

مباحثات توأم با خشونت غالباً بی نتیجه است، زیرا سبب پیدایش افراط و تفریط در کلام شده آن را از خلوص نیت می اندازد.

یکی از مراتب و شعب محبت در ارشاد، انعطاف پذیری است.

انعطاف الهی و مشروع غیر از تملق و چاپلوسی است. تملق و چاپلوسی و ابن الوقت بودن در ردیف صفات رذیله است، لکن انعطاف صحیح در ردیف صفات حمیده و الهیه.

پیامبر خدا^(ص) می فرماید: انسان انعطاف پذیر مانند درختان سرسبز خود را در برابر طوفانهای سهمگین در پرتو انعطاف خاص حفظ می کند، لکن افراد بی خبر مانند اشجار خشک در برابر حوادث روزگار از جا کنده می شوند.

شعبه دیگری از محبت، حسن خلق است و به فرموده پیشوایان معظم اسلام، حسن خلق سیئات را محو می کند لیکن تندخویی حسنات را از بین می برد.

کیفیت محبت و انعطاف و حتی تندی و ملایمت را در وهله اول باید از اولیاء الهی به خصوص از یگانه معلم اول بشریت فرا گرفت.

اشرفیت انسان از سایر موجودات به واسطه قوه قضائیه الهیه اوست که می تواند با قاطعیت حق را از باطل تشخیص دهد.

عقل و قلب الهی انسان فاروق حق از باطل بوده، شهادتش الهی است.

مستغرقین بحر مادیات غافلند که کثرت اشتغال انسان را از معنویات باز می دارد.

امور الهیه، صفات و افعال نورانی، صورت باطنی و نیروی جاذبه‌ای دارند که صاحب عمل رابه سعادت ابدی جذب و از شقاوت ابدی دفع می کند.

در عمل غیرالهی و شیطانی نیز صورت باطنی و قوه جاذبه و دافعه‌ای است که صاحب عمل را به سوی شقاوت جذب و از سعادت دفع می‌کند.

سالکینی که به مقام تصفیه و تهذیب نفس رسیده و در مکتب حقیقت از تعالیم معنوی استادان الهی فیض یاب شده‌اند، علمشان به مرتبه‌ای است که در هر آئی قوای جاذبه و دافعه اعمال را در خود و سایرین مشاهده می‌نمایند.

بزرگان در مقام ارشاد و نهی از منکر شرایط ادب را در حد اعلی مراعات می‌نمایند.

معامله را اقسامی است، قسمی از آن مشروع است و قسمی دیگر نامشروع. هرکه به معاملات غیرمشروع مباشرت ورزد، به هلاکت افتد.

علاوه بر معاملات ظاهری اگر درباره معاملات باطنی هم به مقام تفکر برآئیم، در می‌یابیم که در اکثر اوقات عمر در حال معامله هستیم و خدا داند که تا چه حد در این امر موفقیم.

در گرانبهای دقایق و ساعات عمر را ما هر لحظه از دست می‌دهیم و نمی‌دانیم که در قبال آن چه چیزی به دست می‌آوریم. اکثر اوقات گویا در ازاء از دست دادن چنین کالای گران‌بهای، پشیزی دریافت کنیم!

یکی از در گرانبها که خدای تعالی به طالبین حق کرامت فرموده، نعمت برخورداری از تعالیم عالیه است.

نفس، آرزوگده و بلاخیز است و مال نیز مایه بزه‌مندی و عصیان است. خدای تعالی ملکیت مؤمنین را از این دو سلب کرده زیرا هر دو غالباً زیان آورند.

تحقق حکمت یا به نظر و استدلال است که شیوه اهل نظر است و ایشان را علما و حکما خوانند. و یا به تصفیه و استکمال است که شیوه اهل فقر است و ایشان را عرفا و اولیاء خوانند. گرچه هر دو طایفه حکمایند لکن فاصله ما بین طایفه اول و ثانیه، بی‌نهایت است.

همچنان که برای هر وارثی متاعی است، وارث حضرات انبیاء را نیز متاعی است. دروراثت ظاهری، پیوند و نسب ظاهری است اما در علم الوراثه، پیوند و رابطه روحی معتبر است نه اکتساب و ضوابط فکری.

عارفان الهی و علمای ربانی که فرزندان روحی نبی‌اند، یقیناً ازمتاع علم و حکمت لدنی آنان برخوردارند.

جانشینان راستین انبیاء و اوصیاء آنانند که به مقام شهود رسیده‌اند، نوشته‌ها و کلامشان آثار و علائم و تجلی علم شهودی آنان است.

علم شهودی حضرات اولیاء و مردان الهی در کاغذ و کتاب و کتیبه و پوست نمی‌گنجد. علمی است که در صحیفه اول است، علمی است که راقم الهی در آن رقم می‌زند و نغمه «کتب فی قلوبهم الایمان» در لوح دل‌ایشان می‌نگارد.

مردان الهی، معلمین راستین هستند که به تمام معنی خود را از عقیم ماندن رهایی بخشیده‌اند. چه عقیم واقعی کسی است که از خود آثار خیر باقی نگذارد، ولو ظاهراً دارای فرزندان بسیار باشد.

سفراء عظام الهی پدران روحانی جوامع بشری و امت اسلامی هستند «مله ابیکم ابراهیم».

پیامبر عظیم الشان اسلام از جهت فاعلیت، پدر روحانی موجودات و از جهت قابلیت فیوضات که جنبه نفسیه است، مادر عالم امکان است.

سالکین طریق حق را با درگاه الهی و محبوبین او عهد و سوگندی است. سوگند در این مقام، کمال اتصال دل است به نور مطلقیه الوهیه، وصول این منصب علیه بی حصول توبه نصوحیه امکان پذیر نیست.

در برخی محافل چه بسا سالها افراد به تعالیم علمی نایل شوند، ولی از مسائل و احکام الهی چنان که شاید و باید برخوردار نگردند، در حالی که همه ظرایف و دقایق زندگی در متن آنها نهفته است و شرع الهی درمان تمام دردهاست.

در واقع نذر پیوندی است قلبی با خداوند تبارک و تعالی، و برای آن، فضیلت بزرگی بیان شده است.

نذر عارفان در حقیقت، علم و حکمت است.

نذر عارفان پس از تحقق یافتن نیازی است در دل. در حقیقت این نیاز دعوت عارف است از جانب معروف و این پیام، علتی است اخص برای کمال توجه دل نیازمند بسوی بی‌نیاز مطلق.

بزرگان دین به تبع وحی الهی غالباً به رمز یا سر بسته سخن گویند، معانی و حقایق را چنان در کسوت الفاظ و قوالب محسوسات و صور تمثیلات آورند که هیچ کس از کنار سفره علوم و معارف بی‌بهره برنخیزد و به مراتب معرفت خویش از آن برخوردار گردد.

بزرگان فرموده‌اند هر کسی زارع و مزرعه و بذر خویش است «الدنیا مزرعه الاخره».

هم چنان که دستورالعملهای پرورش نباتات باید در متن کشتزار و نهالها به کار بسته شود، علوم و معارف حقه نیز باید در متن اجتماع و حقیقت وجود ما پیاده شود نه در حاشیه زندگی، آنگاه است «ان هذا القران یهدی للتی هی اقوم».

خدای تبارک و تعالی در قرآن مجید خود را زارع معرفی فرموده: «افرایتم ما تحرثون انا نحن الزارعون». از اینرو بزرگان فرموده‌اند که مزرعه جان خود را به زارع آن بسپارید.

معلمین و مربیان باید بدانند که تنها با تعلیم ظواهر علوم و الفاظ به وظیفه خود عمل نکرده‌اند، وظیفه اصلی آنان ریشه ور ساختن

نهال‌های فضایل اخلاقی در دل جوانان است.

تخم فضایل در دل هرکسی ذاتاً وجود دارد. این یک ودیعه ربانی است که روح انسانی و آن عروس آسمانی با خود همراه آورده است.

کسانی که فاقد تزکیه اند، فعالیت آنها جز فعالیت مادی و مقام طلبی نیست، آنان حق تعلیم و تربیت ندارند.

جان، علوم و معارف و کمالات می‌خواهد، جان لقاءالله می‌طلبد، معشوق او خداست.

مردان الهی کشاورزانی هستند که دلها را شیار می‌کنند، جانها را شخم می‌زنند، نفوس را آمادگی می‌دهند و بذرهای علوم و معارف در مزرعه جانها می‌افشانند، نهال وجود انسانها را به جایی می‌رسانند که شجره طوبی شود.

اصحاب یمین کسانی هستند که چون تخم روحانیت بر زمین قالب‌ایشان آمد، اگرچه پرورش آن به کمال نرسید نشد ولی نقصان هم نپذیرفت. ایشان اهل نجاتند و به مقام روحانی خود رسند بی‌توقف.

اهل شمال کسانی هستند که بر تخم روحانیت ضرر کردند، اگرچه تخم را به کلی ضایع نمودند. آنان را به دوزخ برند تا کل آرایش آنها را بسوزاند تا به مقام روحانی خود رسند با نقصانی.

سابقون کسانی هستند که تخم روحانیت را پرورش دادند و به کمال مرتبت خود رسانیدند.

اصحاب یمین متابعت عقل کردند و اصحاب شمال متابعت هوی و سابقون متابعت عشق. عقل عاقل را به معقول رساند، و هوی هاوی را به هاویه، و عشق عاشق را به معشوق.

کلام عارفان واصل، مرتع سرسبزغزالان معانی و وزشگاه نسیم الهی و روح پرور طالبان حقایق است. کلام آنان از انعطاف جان و روح لطیف ایشان نشأت گرفته و بر زبان و قلمشان جاری می‌شود.

دم رحمانی عشق مردان الهی است که آفرینش را بهار افشان گردانید و به گل و شکوفه نشانید.

همچنان که بهار، اعتدال سال است و آغاز رویش و سرسبزی طبیعت، مؤمن را نیز بهاری است باطنی.

خورشید جمال فلکی بر اجزاء زمین تابد، و خورشید جمال ملکی بر اسرار عاشقان تابد. آن خورشید بر گل تابد و گل می‌شکفتد. این خورشید بر دل تابد و دل فروخته گردد.

گل چون شکفته شد، بلبل عاشق اوست. دل که فروخته گردید، خدا عاشق اوست. گل در آخر می‌ریزد لکن این دل در کنف الطاف بی‌پایان مولای ازلی محفوظ می‌ماند «قلب المؤمن لا يموت ابدًا».

فصل چهارم - ایمان زاد راحل

برای سالک طریق حق چیزی که به منزله زاد راحل است، ایمان به خداست.

ایمان در هرکسی عبارت است از پیوستگی او به آفریننده خود.

ایمان تحرک و نمو بذره‌های متنوع حقیقت است که دست باغبان ازلی در مزرعه دل انسان پاشیده، اما آبیاری و مراقبت و مواظبت از این بذره‌های الهی و چگونگی رشد و به ثمر رساندن آنها مربوط است به خود انسان.

بذره‌های الهی در نهاد انسان، در اصل عبارتند از الله با اوصاف جمال و جلال مطلق او و نظارت و سلطه اش بر جهان، و ایجاد ارتباط با انسانها به واسطه عامل درونی یعنی عقل و وجدان و به وسیله عامل برونی یعنی حضرات انبیاء و اوصیاء و در غیاب ایشان حضرات اولیاء و مردان الهی.

کسی که خواهان برقراری ارتباط با خدای خویش است، باید چنگ بر دامن حضرات انبیاء و اوصیاء و بزرگان زند و استقبال از کلام ایشان نماید، والا ارتباط او با حق، بسیار ناقص و یا غیرممکن است.

استقبال از کلام بزرگان عظمتی به طالب می‌بخشد که آن باز شدن افق تفکر و تعقل اوست.

اسلام دینی است امنیت بخش و از معانی کلمه اسلام، داخل شدن در آرامش است چه از نظر درونی و چه در روابط با دیگران.

از علائم ایمان، صبر و بردباری و خویشتنداری در مقابل امور نفسانی است.

خطاب الهی دائماً از غیب منزل است و مؤمنین حقیقی آنانند که این خطاب الهی را دریافته‌اند که‌ای مردان الهی! اکنون نوبت شماست و فرصت در اختیار شما که کلام حق را بشنوید و از این موقعیت استفاده نمایید.

صاحب‌دلان و عارفان را آثاری است، لذا بدون آثار و مدارک و مطالعه و تحقیق همه جانبه در کیفیت عوالم ظاهری و باطنی آنان، هرگونه قضاوتی سطحی است.

از عارف واقعی که در ردیف صاحب‌دلان و اهل وصال است، مسلماً انحراف و معصیتی سر نمی‌زند.

ارتکاب معصیت در اثر فقدان ادراک لذات واقعی است و انسان تا زمانی مرتکب آن می‌شود که از انحراف خود احساس لذتی نماید.

اگر لذت ایمان و حقیقت در ذائقه باطنی انسان جلوه گر شده حلاوت آن بر سایر لذایذ فائق‌اید، معصیت از وجود او رخت بریند.

بدون تحقق دو رکن ایمان و عمل صالح، سایر اوصاف و شرایط نه در افزایش مراتب کمالیه انسان نقشی دارند و نه در کاهش آن.

ایمان کامل و عمل صالح یعنی مجموعه حسن فاعلی و حسن فعلی. حسن فاعلی، داشتن روح پاک و ایمان به معارف الهی است و حسن فعلی، عمل بر طبق وحی و رسالت.

میان عالم اعلی و دل بنده راهی است: حق تعالی از ملکوت اعلی مدد فیضی به روح می‌رساند. آن فیض از روح به قلب می‌رسد و از قلب به نفس، از نفس به صورت قالب، و عملی مناسب آن پدید می‌آید.

اگر عمل آدمی ظلمانی باشد به نفس او تأثیر می‌کند، از نفس کدورتی به قلب می‌رسد و از قلب غشاوتی بر روح رسد که حجاب راه روح می‌گردد، و به همان مقدار راه روح به عالم غیب بسته شده از مطالعه آن باز می‌ماند.

ایمان و معرفتی که از آن عمل صالح به ظهور نرسد، در مرتبه مجاز بوده و بی‌فایده است، زیرا تجلی ایمان با عمل است.

اگر کسی به طبیعی حاذق ایمان داشته باشد ولی در مقابل نهی او، قادر به خویشنداری نباشد، ایمان و عقیده اش به آن طیب مجازاً در مرحله کمال است نه حقیقتاً و الا ایمانش به عمل منتهی می‌شد.

کسانی که در دار دنیا دارای ایمان ضعیف یا فاقد ایمانند، پس از مرگ به علت مکشوف شدن پرده‌ها، به یقین و ایمان می‌رسند اما قدرت حرکت ندارند زیرا قدرت روحی انسان ناشی از عمل الهی و در دار دنیا نیست.

در مورد پیوستگی میان ایمان و عمل صالح، حضرت رسول اکرم^(ص) چنین فرموده: ایمان هیچ یک از شما راست نشود تا این که قلبش به استقامت درآید، و قلبش راست نشود تا این که زبانش به راستی گراید، و زبانش راست نگردد تا این که عملش به راستی و استقامت گراید.

امروزه مسلمین عموماً خویشتن را به ظواهر دلخوش می‌سازند، درحالی که این ظواهر مادام که با عمل توأم نباشد، حرکاتی الهی و ثمربخش نخواهد بود.

وقتی دیگران تفوق خود را با تحقیقات علمی و تکنولوژی خویش نشان می‌دهند، آیا شایسته است که با رعایت ظواهر و بی‌خبری از باطن، ما خود را برتر از آنان بدانیم؟!

اینک بر مسلمانان است که به مقتضای تعهدات الهی و ایمانی خود، کمال توجه به خودکفایی و تحقیقات علمی نموده، سعی بلیغ به عمل آورند تا تحقیقات علمی و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ما در دست بیگانگان نباشد.

متأسفانه در اکثریت افراد، تحصیل علوم و اطلاعات در بعضی رشته‌ها به علت پیدایش منیت و خودخواهی، مانع از سیر در افکار دیگران است. لذا علاوه بر محرومیت خود، سد بزرگی در برابر فیض یابی هزاران فرد دیگر نیز می‌شوند.

چه بسا افرادی بعد از هفتاد سال عبادت، هنوز نتوانسته‌اند از ظواهر قدم به بواطن گذارند و به وصال و سجود واقعی برسند.

عجب‌روزی است روزبیداری، روزرسیدن به بصیرت و یقین! عیدحقیقی برای مؤمن همان ساعت و روز بیداری است.

عده‌ای بسا که برای توحید صدها دلیل آورند ولی عاقبت در نتیجه منیت و خودخواهی ملحد شوند! آنان غافلند که با اخذ دلایل و علوم ظاهری، به حقیقت و یقین نتوان رسید. یقین، انشراح و بصیرتی است، اما استدلال تنبه و تغنی است.

بعضی از صحابه حضرت رسول اکرم (ص) اگرچه مقلد آن بزرگوار و کلام‌ایشان بودند، ولی گردش‌ایام و تغیر احوال نشان داد که به یقین نرسیده بودند.

خوشا به حال سالکینی که در موقع اقامه دلیل، قلب و روحشان با هم هم‌آواز است.

قوه ایمان سرچشمه قوای خالقه روح است و بدون آن، استفاده از قوای دیگر روح محال است.

شک و تردید همانند ترس در همه جا خصوصاً برای عشق و ایمان زهرکشنده است، زیرا عشق و ایمان هرگز با شک و شبهه یکجا نگنجند.

هرجا که شک و تردید پا نهاد، ایمان و عشق رو به گریز نهند و بر هر دلی که شک و شبهه راه یابد، خانه عشق و ایمان ویران شود.

با خاموش شدن چراغ‌ایمان در دل، نور پر فروغ حقیقت و واقعیت در انسان افول می‌کند و هر حقیقت ولو با روشنترین چهره از برابر دیدگان او عبور نماید و یا با رساترین کلمات به گوش وی طنین‌انداز شود، دیگر در او مؤثر نباشد.

ایمان ظاهری، اقرار و اعتراف است بر حقایق و اصول و فروع به زبان ظاهر. ایمان باطنی، اقرار به زبان دل است بر اصول و فروع و حقایق و عمل به آنها. ایمان ظاهری بدون ایمان باطنی، مساوی با کفر است.

مؤمن واقعی باید خودشناس و جامعه شناس باشد و گرنه نمی‌تواند در سازندگی فردی و اجتماعی موفق باشد.

یکی از وظایف مهم، شناخت افراد بی‌ایمانی است که ظاهراً خود را موحد نشان می‌دهند.

شریرترین مردم علمایی هستند که به علم خود عامل نیستند، زیرا جاهل منحرف ممکن است سبب انحراف خود یا عده قلیلی شود، اما عالم بی‌عمل بسا که هزاران نفر راگمراه سازد.

ظاهراً در بسیاری از افراد شرک نیست، لکن اگر پرده‌ها بیفتند، عیان گردد که اکثر مردم ظاهراً موحدند و باطناً مشرک.

خداوند مشرکان خفی را نیز همانند مشرکان جلی وعده عذاب است.

عدم ملاحظه منافع اجتماعی، رفتاری است بر خلاف امر الهی

انسان قبل از رسیدن به حد بلوغ حقیقی درک ضعیفی دارد. درک ضعیف یعنی خودخواهی قبل از همه خواهی، خودبینی قبل از همه بینی و توجه داشتن به خود قبل از توجه به دیگران.

مادام که انسان دید جمعی و فراتر از آن، دید توحیدی پیدا نکرده، دید فردی و مشرکانه در او تحقق دارد.

توحید عقیده بالغان است، نودساله‌های غیر موحد هنوز وارث دوران کودکی هستند و در برابر انسان موحد، ماهیتاً نابالغند.

در واقع کل خصایل و دیدهای فردگرایانه، خصلت و بینش شرک است.

برعکس، خصلت خوب هرچه جمعی تر، به توحید نزدیکتر

اطمینان قلب محصول نیل به مرحله بلوغ معنوی است. کسی که بلوغ را بدون سیر مراحل ریاضت و مجاهدت می‌طلبد، انسانی ذهنی است، او بلوغ را با ذهن تماشا می‌کند.

صدیق کسی است که در تمام حالات و صفات و اقوال و افعال، راستی او را ملکه بوده باشد.

پیشوایان الهی فرموده‌اند: «النجاه فی الصدق»، همه اسرار موفقیت در این جمله قصیر نهفته است و تفصیل آن در پیشگاه صاحب‌دلان است.

بزرگان فرموده‌اند که صدیق کسی است که با خدای خود راست رود، در نفس به مجاهدت، در دل به مشاهدت، در روح به ملاحظت. نفس خانه امانت است، دل حرم مشاهدت است، روح محرم خانه لطافت است، سر محط رحل عشق است، اخفی خدا داند چیست و دارنده و داننده آن کیست.

یکی از مراتب صداقت، صدق با خود است.

کسی که خویشتن را بفریبد، او جان خود را گم کرده است و کسی جز خود او نتواند جانش را پیدا کند. رهبران راستین فقط چراغی فرا راه گم‌کردگان جان می‌گیرند، لکن راه رفتن و نگریستن و تجسس وظیفه خود انسان است.

کسی که در برابر حق و حقیقت به عذرآوری پردازد، او از جان خود فرار کرده است.

فرار انسان از هر امتیازی، در حقیقت گریز است از خویشتن، که شدیدترین بیماری‌های روانی است.

بر سالک است که توجه به وضع روحی خود نماید و نقطه شروع اصلاح را در وجود خود بیابد.

از جمله مراتب صداقت، صدق با دیگران است. تجسس و خبرگیری‌های رندانه و غیرصمیمانه از احوال غیر، خلاف صدق است و در تزلزل روحی سهم مهمی دارد.

پاره‌ای از صداقتها، سیاست نما و پاره‌ای از سیاستها، صداقت نما هستند. اکثر انحرافات و تفرقه‌ها از سیاستهای صداقت نما برخیزند که برخی ظاهراً از در صدق و دوستی درآیند.

در اصل وظیفه سالک صداقت است چه، کسی که بر سرنوشت نهایی خویش عالم شود، هرگز حيله و تزویر نمی‌کند «ما یغدر من علم کیف المرجع».

فصل پنجم - توبه، رافع موانع و عوایق

توبه واجب منحصر در اقوال و احوال و جوارح نیست، بلکه از هر جهت حتی از نظر افکار و خیالات قلبی نیز باید توبه کرد.

سرچشمه همه آفات، ظلمت گناهان است و حقیقت توبه، شستن پلیدی‌ها و آلودگی‌هایی است که بر دل انسانی نشسته و آن گوهر پاک و تابناک را تیره و زنگاری نموده است.

آلودگان ذنوب را مطه‌ری به غیر از توبه نباشد و غرقه شدگان بحر معاصی را سفینه‌ای جز انابت به ساحل نرساند.

چون سبب خلاصی نفس از مهالک ذنوب، توبه است پس تقصیر و تسویف در آن، ظلم صریح است بر نفس خود.

از جمله نتایج مترتبه بر توبه: اول - تمحیص ذنوب. دوم - تبدیل سیئات به حسنات. سوم - اختصاص به دعوت حمله عرش. چهارم - محبت الهی.

ای گرویدگان، آشنایان، دوستان هیچ‌جا معیوب نپذیرند مگر اینجا. هیچ‌جا گناه نیامرزند مگر اینجا. ای ایمان‌آوردگان از نومیدی به امید آید که ما را از گناه آمرزیدن باک نیست و از معیوب پذیرفتن، عار نه.

خدای تبارک و تعالی ندا می‌دهد: ای بنده من! اگر طاعت کنی قبول بر من، اگر سؤال کنی عطا بر من، اگر گناه کنی و تائب شوی عفو بر من.

ای انسان! به کجا می‌روی؟ که رامی جویی، حاجت زکه می‌خواهی؟ درد خود را پیش کدام طبیب می‌بری؟ شفا از من، اجابت از من، آب در جوی من، راحتی در کوی من، طرب در طلب من، انس باجمال من، سرور به بقای من، شادی به لقای من.

ای سالکین طریق حق! بدانید که اگر ما را عمر حضرت نوح دهند و تمام عمر خویش را در شکر این نعمت عظمی بسر بریم، نتوانیم از عهده شکر این نعمت برآئیم که خدا فرمود: «نحن اولیائکم فی الحیوه الدنیا و فی الاخره» ما دوست شماستیم، یار مهربان شماستیم، یاری دهنده شماستیم.

تائب حقیقی را با مردی که گناه نکرده برابر دانسته‌اند «التائب من الذنب کمن لا ذنب له».

از حضرت جلیل این ندا آید: ای اهل ملکوت، ای گماشتگان ما! در این ساعت عبادت خویش بگذارید، و برای کسی که به مقام توبه و انابه آمده، عطر استغفار بسوزانید.

کجاست آن بنده گنهکار و پشیمانی که در این ساعت مقدس با خدای خود عهد و پیمان بندد؟ خیمه تسلیم و رضا بر کوی جانان زند، کمر همت بر میان بندد، غبار اغیار ازمرآت دل بشوید و خویشتن را به خدا پیوندد.

توبه عالیترین زینتی است که شایسته تمام حواس و قوای باطنی است، که هرکس به آن مزین شود، در دنیا و آخرت در جرگه سعادت محسوب گردد.

کسی که می‌خواهد راه خدا رود باید ارشاد را از خود آغاز کند. در مرتبه اول توبه نماید یعنی علیه نفس اماره خود قیام کرده و با آن به مبارزه ظاهری و باطنی پردازد، والاچگونه می‌تواند سایرین را ارشاد کند.

توبه عقد قلب است به ترک معصیت و اقبال به طاعت، و دوام آن مشروط است به کسر شهوت و جهاد با نفس.

بر هر عضوی توبه‌ای است: توبه دل، نیت است بر ترک حرام. توبه چشم، فروخوابیدن آن است از محرمات. توبه دست، ترک گرفتن مناهی. توبه پا، ترک رفتن به ملامی و توبه گوش، نگاهداشتن آن است از شنودن باطیل.

طهارت ظاهر به آب است و طهارت باطن به آب توبه و رجوع به بارگاه الهی.

شخص توبه کار باید به آب حسرت، باطن خود را بشوید و در پیشگاه الهی اعتراف به معاصی نماید.

در خبر آمده که چون بنده عاصی ملک الموت و احوال آخرت را مشاهده کند، گویدای ملک الموت یک روز دیگر مرا مهلت ده تا توبه کنم و عمل صالحی به جای آرم. ملک الموت گوید که ایام عمر تو سپری شد. گوید یک ساعت مرا مهلت ده، ملک الموت گوید ساعات عمر تو به پایان رسید و هیچ نماند، در این وقت از ندامت و حیرت او را آن روی نماید که از حیز بیان خارج است.

سبب اصرار در ذنوب دو چیز است: غفلت و شهوت. رفع غفلت به علم است و رفع شهوت به صبر.

اصرار بر ذنوب، گاهی به واسطه فقد ایمان است و گاهی به واسطه ضعف ایمان، و باایمان قوی نیز فی الجمله جمع می شود.

خداوند تا حضور موت توبه بندگان را می پذیرد، پس بر مکلف است که در هر حال غفلت از خود ننماید و شیطان را به ملک قلب خویش راه ندهد.

با تأثیر حسنات ملکیه در قلب، شوقی به سوی حق حاصل گردد که رافع شوق ذنوبی است و به زوال شوق ذنوبی، عزم بر گناه زایل شود.

بزرگان فرموده اند که خوبی و بدی انسان مربوط به قلب اوست.

اولیاء خدا فرموده اند: مرد واقعی باید هر لحظه در مقام توبه باشد و گرنه ظالم است «و من لم یتب فاولئک هم الظالمون».

آن که از مخالفت حق به موافقت میل می کند و از ناسازگاری به سازگاری، و عملاً از خلاف دست بر می دارد، در مقام توبه است.

بزرگان فرموده اند که توبه صحیح نشود مگر بعد از معرفت برگناه، پس باید اول گناه را شناخت، سپس توبه کرد. یعنی پشیمانی از معصیت باید به جهت قبح آن بوده و به رضای حق باشد.

ایمان به منزله تخم است و قلب به منزله زمین و طاعات، آب آن زراعت و تطهیر نفس از معاصی به منزله پاکسازی آن، لذا محض امیدواری و انتظار رحمت خدایی بدون عمل سودی ندهد.

توبه نصح آن است که خالص از شوائب بوده و به رضای حق باشد. در این مقام است که خشوع و انکسار در دل ظاهر گردد، و حقد و حسد و سایر صفات رذیله زایل گشته و کمال همت به سوی کسب رضای حق شود.

از علائم قبولی توبه و بخشش گناهان، شرح صدر و رفع تیرگی از قلب است. با زوال تیرگی از قلب، صفایی بین عبد و معبود حاصل گردد که نتیجه آن، انس عبد است به معبود.

لازمه ترقی روز افزون معنوی و باطنی او، رسیدن نفس به مقام سلم است. چه بدون سلم، نفس را در امور دخالتی است و در هرامری که نفس دخالت کند، مسلماً آن امر ناقص است.

ارتکاب معصیت، ذنب ظاهر است و تلذذ از ذکر بعد از ترک، ذنب باطن.

در حدیث آمده: «هر فعلی از افعال بنده را در سه دیوان نشر کنند. اول گویند کاری که کردی، ایا مجاز به انجام آن بودی یا پیروی از

نفس کردی؟ اگر از این دیوان سالم درآید که به انجام آن مأذون بوده، دیوان دوم نشر کنند و گویند آن عمل را چگونه کردی؟ زیرا هر عمل شرایط و واجباتی دارد و هر عبادت باید به نهجی واقع شود که خداوند متعال فرموده. اگر از این دیوان هم سالم برآید که رعایت آداب و محافظت شرایط و ارکان نموده، دیوان سوم نشر کنند و گویند آن عمل را برای که کردی؟ اگر خالصاً لوجه الله انجام دادی، پس اجر و مزد تو بر اوست، و اگر به نظر استحسان مردم و سایر اغراض انجام دادی مربوط به خلاق است، پس مزد و اجر تو برایشان است.

حضرت رسول اکرم (ص) فرموده: وقتی گناهی انجام می‌دهی، اگر اعتقاد داری که خداوند متعال ناظر نیست، در حد کفر باشی و اگر اعتقاد داری که حق تعالی ناظر است و به نظر او متوجه معصیت می‌شوی، خدا را اهون و احقر ناظرین تصور کرده‌ای!

رد مظالم بری کردن ذمه است از حق الناس، و این قسم برائت ذمه از مهمات است. اضعاء حق الله را ندم و عزم دافع است، اما جبران اضعاء حق غیر جز به رضای صاحب حق محال است، لذا تشدید بر این بیشتر شده است.

در اخبار آمده بنده‌ای از امم سابقه توبه کرد و سالها به عبادت و اطاعت پرداخت، ولی قبولی توبه بر او ظاهر نشد. به یکی از انبیاء آن زمان تقریر حال نمود. از خداوند متعال خطاب رسید سوگند به عزت و جلال خود، توبه او را قبول نکنم زیرا حلاوت و لذت آن گناه هنوز در دل اوست.

توبه را مراتبی است: توبه عوام از زلت، توبه خواص از غفلت، توبه خاص الخصاص از رؤیت اوصاف بشریت.

توبه عوام از معصیت به طاعت است؛ توبه خواص از طاعت به توفیق است، طاعت خود نبیند همه توفیق بیند؛ توبه خاص الخصاص آن است که می‌خواهد از رؤیت توفیق به مشاهده حق رسد.

اگر توبه را که حسنه است از خود دانی باید از آن خودبینی توبه کنی و بدانی که تیسیر این حالت از مخفی لطف الهی است.

فصل ششم - رفع دو عایق اولیه در سلوک

بین انسان و مواهب الهی، رابطه‌ای غایبی است که همه باید از آن برخوردار شوند.

اسلام برای ضعف و فقرا حقی در مال دیگران مقرر کرده تا کسی آن را مال خود نداند؛

سعدها همیشه در فکر فقرا و ضعفایند، در قرآن و کلام حضرات معصومین علیه السلام مخصوصاً نهج البلاغه از ابتدا تا انتها توصیه به رعایت حال فقرا و مراعات عدالت است.

بررسی انحرافات جوامع و درد منحرفین، نشانگر این حقیقت است که بی‌عدالتی اجتماعی و بی‌اعتنائی اغنیا به فقرا سبب اکثر انحرافات

است، و نادرنند افرادی که از بی‌عدالتی اجتماع متأثر نباشند.

سالک طریق حق باید به تمام معنی عدالت را پیشه خود کند و از حال فقرا با خبر بوده به آنان رسیدگی نماید والا این بی‌عدالتی منجر به انحرافات در او خواهد شد.

گرچه بی‌نظمی ظاهر، دلیل نظم باطن نیست، ولی نظم ظاهری نیز بدون نظم باطنی، در معنا عین بی‌نظمی است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: ای مردم حقوق اهل حق را بدهید. ایا می‌دانید زیبایی حقیقی ساختمان و زر و زیور شما در چیست؟ در این است که دیناری از حقوق مردم در آنها نباشد.

ای اغنیاء! فقرا اهل و عیال شما هستند و به نوعی واجب‌النفقه شما. بدا به حال اغنیایی که بی‌اعتنا به این اهل و عیال باشند.

ای آنان که تا حال در تفرجگاههای بسیار به گردش پرداخته‌اید، اکنون بی‌انید مدتی هم در تفرجگاه کوی فقرا به گردش پردازید. بالاخص به گلهای زرد رنگ رخسار کودکان یتیم و فقیر بنگرید، که صفا و طراوت این بوستان هرگز قابل مقایسه با آن بوستانها نیست، و نه لذت رسیدگی به آنان و ادخال سرور در قلبشان، قابل تعویض با نعم و لذات بهشتی!

وقتی ذائقه باطنی سالم باشد، شیرینی‌های معنوی را به خوبی ادراک می‌کند و در صورت بیماری، درک آن میسر نیست.

از جمله شیرینی‌های باطنی و معنوی همانا سیر در کوی فقراست که بوستان الهی است. کوی فقرا کوی حق است و خانه آنان، خانه خداست.

قساوت و سنگدلی از کثرت معصیت خیزد، و معصیت از کثرت شهوت خیزد، و شهوت از سیر خوردن خیزد.

بعد از حضرت رسول اکرم^(ص) اولین بدعتی که پدید آمد، سیر خوردن شد و در نتیجه مغلوب نفس گشتند.

بی‌توجهی به فقرا به شدت بر مراتب قساوت قلب می‌افزاید. افرادی که مبتلا به سنگدلی شده‌اند، دارای ذائقه سالم باطنی نیستند.

امروزه شهرت و مقام و ریاست و مادیات اکثریت مردم را مست کرده، به خصوص اغنیاء و مستکبرین که عموماً مست امکانات مادی هستند.

اغنیاء و مستکبرین بدانند که منعم بسیار بصیر است. اینان اگر توبه نکنند و به فقرا توجه و رسیدگی نکنند، بلائی الهی آنها را احاطه کند و این امکانات، کمین گاههای مهیبی برای آنها گردد.

مهلک‌ترین سموم که چه بسا اثرات سوء آن هزاران سال و بلکه برای همیشه از ذائقه دل انسان برطرف نگردد، سموم باطنی و از جمله

تناول لقمه حرام است.

توجه به فقرا و اداء حقوق آنان، نعمتی عظمی از جانب حق است که باید شکرگزار و قدردان آن بود. هرچه این توجه و رسیدگی بیشتر شود، بر مراتب صفای قلب می‌افزاید

افرادی که با وجود امکانات به فقرا عنایتی ندارند در معنا مسخ شده‌اند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: ننگ و لعنت باد بر کسی که از اغذیه و اشربه رنگین تناول کند و از حقوق فقرا غافل بماند.

خدای تبارک و تعالی توسط حضرت مولای زمان سلام الله علیه نعمتها را شامل مردم و به وسیله ایشان، نزول بلا یا دفع بلا می‌کند.

دفع بلا خواست و مشیت الهی است مشروط بر این که انسانها خود و دیگران را با سموم باطنی، مسموم نکنند.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: ای مردم! فقری است که انسان را به کفر نزدیک می‌کند «اعوذ بک من الفقر». آن فقری که حبیب خدا از آن به خدا پناه می‌برد، فقر دل است، دلی که از فروغ حکمت و ایمان و نور عمل الهی تهی است، فقیر است.

اما فقر دیگری هست که انسان را به خدا نزدیک می‌گرداند «الفقر فخری». فقری که آن بزرگوار بدان فخر و مباهات می‌نماید، برهنه شدن از حب دنیا است که همان مقام تجرید است.

کسانی که حصول امکاناتشان به طریق حلال است و حقوق واجبه خویش را پرداخته و به فقرا رسیدگی می‌کنند، بلکه مال و منال خویش را از آن خود ندانسته به رضای الهی مصرف می‌نمایند، آنان در ردیف ابرار و اخیار و اولیاء الهی‌اند.

غنا دو قسم است: جسمی و روحی. غنای جسمی، سلامت اعضای بدن و حواس ظاهری است؛ و غنای روحی سلامت روح و حواس باطنی است.

سلامتی حاصله از طریق غیر مشروع، آثار سوئی در روح باقی می‌گذارد. چنین سلامتی چه بسا نه وسیله خیر که سبب شر شود.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: خوشا به حال کسی که عمر او همراه با صحت بدن بوده در عبادت و اطاعت صرف شود، و بدا به حال کسی که عمر و صحت جسمی او توأم با معصیت باشد.

بنا به کلام مجبوبین الهی بعضی کارها مانند صلح ارحام و بر به والدین، صدقه و دستگیری از فقرا سبب طول عمر است، و برخی دیگر مثل زنا، عمل شنیع، عاق والدین و شرابخواری سبب کوتاهی عمر.

در شرایط کنونی با وجود امکان علم و آگاهی به مضرات دخانیات و مسکرات، انسان در قبال ابتلاء بدان مقصر و مسؤول است.

عدم صحت جسمانی از ناحیه حق، بساکه وسیله تصفیه روح و آبادی آخرت باشد، زیرا هیچ شری از ناحیه حق نمی‌رسد.

مهمتر از فقر و غنای جسمی، فقر و غنای روحی است.

فقر روحی هرگز به خواست الهی نیست، زیرا بشر برای عبادت و تکامل روحی و غنای معنوی آفریده شده است.

غنای روحی، سلامت روح و حواس باطنی است.

سالک باید بررسی نماید که قدرت جسمی و مالی و کلا توان مادی او از طریق مشروع باشد وگرنه این امکانات در عالم معنا مؤثر نشده، مضرات معنوی آن بر منافعش فزونی یابد.

اصولاً وظیفه بشر جز این نیست که مدام مراتب فقر جسمی و روحی و مادی و معنوی خود و غیر را بسنجد و به مقام انجام وظیفه برآید. این توفیق کسی راست که علاوه بر خودشناسی، جامعه شناس نیز باشد.

تعاون و یاری یعنی حصول علم به کمبود مادی و معنوی خود و دیگران و قیام به جبران آن. تعاون واقعی، طالب را به دستگیری از فقرا دعوت می‌نماید، چه فقر مادی باشد یا معنوی یا از هر دو جهت.

یکی از محرکات غیر الهی، چشم چرانی است که موجب فعالیت الکتریسیته و قوه مغناطیسی موجود در زن و مرد و شیفته شدن آنان به یکدیگر شده، عواقب وخیم و ناگواری در پی دارد.

بر اساس حکم الهی، حرام است که مردی به زنی یا زنی به مردی، یا مردی به مردی، یا زنی به زنی با دیده شهوت بنگرد.

اگر برای حاکم شرع ثابت شود که فردی با دیده شهوت به دیگری می‌نگرد، باید درباره او حد اجرا کند، چه رسد به سایر مراتب آن.

چشم چرانی و طی مراحل عالم نفسانیت، انسان را به بیماری‌های گوناگون روحی و جسمی مبتلا می‌کند. صحت این امر، هم از دیدگاه تعالیم دینی و هم از نظر علم روز به اثبات رسیده است.

اعتیادات خطرناک منحصر به موارد ظاهری مانند هرئین، تریاک و سیگار نیست، بلکه آثار سوء پاره‌ای اعتیادات روحی به مراتب بیش از آنهاست.

بر طبق آمار، یکی از علل بزرگ طلاق، چشم چرانی است.

مردان و زنان باید مراقب عفت و پاکدامنی خود باشند، زیرا بزرگترین سرمایه انسان، عفت و پاک نفسی اوست.

در پیشگاه الهی ارزش انسان پاک نفس و عقیف ولو فاقد همه امکانات باشد، قابل مقایسه نیست با کسی که تمام امکانات مادی رادار است ولی عاری از عفت و پاکدامنی است.

از جمله عوامل خطرناک برای ناموس و عفت انسانها، وجود مردان هوسران است.

زنان و دختران نباید برای مردان اجنبی آرایش کنند. آنان که در موقع خروج به خودآرایی پرداخته، ایا چنین رفتاری نمایشگر تمایل آنان به نفوذ بر قلب مرد اجنبی نیست؟ مگر دختران آرایش کرده با رفتار مبتذل خود جوانان هرزه را به تعقیب خود فرا نمی خوانند؟!

در جامعه‌ای که در آن فرهنگ اصیل اسلام حاکم است، بزرگان برای هدایت و ارشاد مردم شب و روز با تحمل زحمات طاقت فرسا خود را فدا می‌کنند تا مانع پیدایش مفاسد گردند. اما آنجا که خبری از اسلام واقعی و نشر کلام بزرگان نیست، مردم در منجلاب شهوات غرق می‌شوند.

غرب مستغرق در فساد با اجتماعات شهوت زده اش را بنگرید که چسان دزدان ناموس و عفت در آن غرب درخشان، سخت مشغول یغماگری گوهر عفت و ناموسند. زن در خیال خود دلخوش است که به استقلال رسیده! این است مفهوم آزادی و راه و رسم آزادی؟!

زنانی که تحت تعالیم عالیه مردان الهی هستند، شیفته و فریفته شیادان نمی‌شوند و آنان هم می‌دانند که چنین زنانی را فریب نتوان داد.

بر خلاف گمان بعضی، مراد از ستر یا حجاب، خانه نشینی زن و محبوس بودن او نیست، بلکه هدف پوشاندن بدن خود از مردان بیگانه و درنیامدن به مقام جلوه گری و خودنمایی است. آیات قرآنی و فتوای علمای ربانی و فقهای الهی نیز مؤید همین معناست.

شرط برخورداری از نگاه پاک، رعایت حجاب ظاهری و باطنی است و این تکلیف هم بر مرد است و هم بر زن.

فلسفه اصلی پوشش و حجاب برای زن، حفظ حریم زن و مرد است.

بر خلاف نظام غربی که برخورداری از زن را با کار و فعالیت می‌آمیزد، اسلام بر آن است که محیط خانواده و کار و فعالیت اجتماعی را از هم تفکیک کند تا حریمی بین زن و مرد باشد.

فقدان حریم بین زن و مرد و معاشرتهای بی‌بند و بار بر تهییجیات روحی و سوزش درونی می‌افزاید، بسان آتشی که هر چه بر خوراک آن بیفزایند، مشتعل تر گردد.

رعایت حجاب از جمله فرایض مهمی است که اگر زن مراعات ننماید، نه فقط موجب ضررهای دنیوی و اخروی خود اوست، که سبب خسارات جسمی و روحی هنگفتی به جامعه می‌شود.

غرض اسلام از حجاب، حبس زن و جلوگیری از ترقی و تکامل او نیست.

آیا اگر مرد تمتعات خود را اختصاص به محیط خانواده دهد، در محیط اجتماع فعال می‌شود یا وقتی قدم به محیط اجتماع گذارد، چشم چرانی نموده و به قد و بالا و عشوه دیگران بنگرد و در فکر به دام انداختن زنی باشد؟!

رعایت حدود الهی نه تنها سبب ناکامی و ازدیاد حرص و آز نیست، که نیروی تخیل را به سوی احساسهای لطیف و رقیق سوق داده، قدرت تفکر را به مرتبه کمال می‌رساند.

نیازهای روحی نامشروع، در حقیقت بیماری‌های روانی است و با تأمین بیشتر آنها، عطش روحی بیمار برطرف نمی‌شود.

اگر به نظر عده ای رعایت حجاب تولید عقده می‌کند، تسلیم شدن به این غریزه و تهییج نمودنش، آن را دیوانه می‌نماید و خطرات دنیوی و اخروی گوناگونی در پی دارد.

بر خلاف مردان الهی و علمای ربانی، عده‌ای نه تنها بر شیوه سلاطین و ثروتمندان اعتراض نمی‌کردند، که خود همدست‌ایشان بوده حرمسرا داشتند. در ظاهر تلاوت آیات قرآن و دعوت به مبارزه با نفس بود، لکن در عمل بر خلاف آن مراحل نفسانیت را می‌پیمودند! در اثر این کجروی‌هاست که امروزه جامعه به این بلای عظیم دچار شده است.

امروز ادبیات ما مملو از اشعار و غزلهای عاشقانه‌ای است که شاعر در آن به توصیف خصوصیات کذایی معشوق و ستایش او پرداخته و ما نام این دیوانهای پر از اشعار گمراه کننده را ادبیات نهاده‌ایم!

ادبیات واقعی آن کلام منظوم یا منثوری است که عالم و عامل شدن بدان و یا تذکرش سبب ترقیات معنوی شود.

رعایت حجاب، موجب اختصاص برخورداری زن و مرد در محیط خانواده و محدوده ازدواج شده بر استحکام پیوند زناشویی می‌افزاید.

رعایت حجاب، عامل مؤثری در حفظ بهداشت جسمی و روانی خانواده و اجتماع است و از پیدایش بیماری‌های جسمی و روانی ناشی از آزادی روابط جنسی جلوگیری می‌کند.

رعایت حجاب، سبب حفظ و استیفای کار و فعالیت است؛ مایه ارتقاء ارزش و مقام زن و جلوگیری از تحقیر و ابتدال اوست.

متأسفانه برخی از زنان می‌پندارند که با بی‌حجابی آنها و چشم چرانی مردان، ارزش آنان بالاتر می‌رود.

رعایت حجاب منحصر به روابط بین زن و مرد نیست، بلکه از دیدگاه معارف عالی‌هه، از هر نگاهی که انسان را به خطراندازد، باید خودداری نمود.

سرانجام پرورش آرزوهای غیرالهی در دل، انفجاری است که آدمی را به بدبختی ابدی می‌رساند.

بزرگان فرموده اند: مراد هر که برآری، مطیع تر گردد الا نفس که هرچه مراد او برآری، طغیانش بیشتر شود و همواره درصدد است که تو را تحت فرمان خود گیرد.

برخی روانشناسان که خود را طیب روحانی فرد و جامعه می‌دانند، بر آنند چنین به جامعه‌القاء کنند که رفع تمام مشکلات منوط به آزادی‌گریزه جنسی و معاشرتهای آزاد زنان و حذف حریم بین زن و مرد است.

حقیقت این است که روانشناس حقیقی، آن شخصیت موحدی است که تقوی و معرفت و کمالات او به حد اعلی رسد، نه فرد غیر مؤمن و غیر موحد.

آنان که علت انحراف جنسی در شرق را محرومیت و زیادی قیود فی‌مابین زن و مرد می‌پنداشتند، دراندک زمانی به خطای خود پی بردند که این انحراف در ملل اروپایی در اثر آزادی‌گریزه جنسی در آن دیار صدها مرتبه پیش از شرقی‌ها شده است.

درفقدان تعلیم و تربیت الهی، ممکن است محرومیت سبب انحراف شود ولی چاره اساسی، تسهیل شرایط ازدواج است.

افرادی که بایجاد موانع و وضع مهریه‌های سنگین راه ازدواج را بر جوانان سد کرده‌اند، از رحمت الهی بدور بوده و لعنت خدا بر آنهاست.

در این مقام وظیفه‌علمای ربانی نه سکوت که مبارزه است، مبارزه حقیقی با خرافات و معاصی و حرکات شیطانی به طریق خاص خود نه با اسلحه ظاهری.

در هر عصری مردان الهی خود را موظف و مکلف به مبارزه دائم با فساد می‌دانند تا فتنه از روی زمین برچیده شود، و این جز از طریق تعلیم و تربیت الهی و نشر حقایق میسر نیست.

درود بر رهبران حق که همواره کوشیده‌اند انسانها را از خواب غفلت بیدار کنند و بر مراتب پاکی و عفت آنان بیفزایند.

کلام مردان الهی، حقایق تابناکی است که از عالم علوی و ملکوتی بر سینه آنان جاری شده، انسانها را از ظلمت بیماری‌های روحی و جسمی می‌رهاند.

خداوند متعال می‌فرماید: «قل للمومنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم...» در اینجا مراد تنها اجتناب از چشم‌چرانی مردان و زنان

نسبت به یکدیگر نیست، بلکه زن و مرد باید دیدگان خود را از نگاههای آلوده و ناپاک برحذر دارند.

نگاه عمدی به نامحرم، کبیره است و اگر چشم خود را حفظ نکنند، بسا که عادت به نظر بازی و دلبستگی به محرمات پیدا کند.

با تعلق قلبی به محرمات و منهیات، وسوسه ها در خاطر آغاز می شود، و لکن با حفظ چشم از این بلاها آسوده می گردد.

حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید: «نظر کردن به محاسن زن، تیری است زهرآلود از تیرهای شیطان. هر کس آن را ترک نماید، خدای تعالی لذت عبادت را به او می چشاند».

کسی که چشم چرانی برای اوبه درجه اعتیاد رسیده، محال است که لذت عبادت و مناجات را درک نماید.

هر نگاهی که موجب ارتکاب حرام شود، حرام است. اگر فردی بطور نامشروع به دیگری بنگردد، در این مقام آن شخص نسبت به او نامحرم است.

علت این امور انحرافی، اغوا و اغفال شیطان و تحرک نفسانی است که در نتیجه عدم تزکیه و تهذیب نفس به وجود می آید.

کسی که ایمان او به توحید و سایر اصول کامل باشد، هرگز به نفس خود اطمینان نکند و سخت از آن مراقبت نماید.

طلاق، حلالی است مبعوض و منفور!

اصل پیمان ازدواج بر اساس یگانگی و محبت استوار است و همکاری، فرعی است از فروعات آن.

بدترین اهانت به زن سلب محبت مرد از اوست که بگوید من تو را دوست ندارم و از تو متنفرم.

اکثر محبت زن، معلول محبت مرد به اوست.

با شروع بی مهری از ناحیه زن، معمولاً محبت مرد به زن نه تنها از بین نمی رود که ممکن است آن را تیزتر کند. اگر مردی دانا و عاقل باشد، با ابراز محبت می تواند زن را بر سر مهر آورد.

زن بسیار حساس و کنجکاو در مورد مهر شوهر است خصوصاً در ایام بارداری.

از وظایف مهم مرد، ابراز مداوم عواطف و احساسات خود نسبت به همسر است. این امر سبب افزایش عواطف زن نسبت به فرزندش می شود.

عواطف مرد به مانند باران کوهساران است و زن به منزله چشمه و فرزندان به منزله گلها و ریاحین. اگر محبت همچون باران حقیقت سرازیر نگردد، چشمه خشک و گلها پژمرده می‌شوند. پس صفای خانواده از مهر و محبت و عواطف مرد است.

شوهری که در راه هوی و هوس و به خاطر اختیار نمودن زن دوم، همسرش را شکنجه دهد، چه چیزی می‌تواند این بی‌مهری او را جبران کند و جایگزین نیاز زن به محبت شوهر شود؟

مردان هوسران سست‌ایمانی که در صدد طلاقند، به بهانه‌های گوناگون زنان خود را تحت شکنجه قرار می‌دهند، مثلاً به این بهانه که چرا او دختر زائیده!

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود: جبرائیل از ناحیه خداوند تبارک و تعالی چنان زن را به من توصیه و توصیف نمود که بجز مورد فحشاء نمی‌توان او را طلاق داد.

حضرت رسول اکرم (ص) می‌فرماید: ای مردم بترسید از طلاق و در راه هوی و هوس به زنان خود شکنجه ندهید «ماحلل الله شیئاً ابغض الیه من الطلاق».

فصل هفتم - زهد

حرکتی که سالک راه حق می‌تواند به واسطه آن از مبدأ به مقصد رسد، زهد است.

زاهد کسی است که دارای سه خصلت باشد: اول - مجاهده با نفس در ترک مشتهیات و زخارف دنیوی. دوم - تزکیه اعمال سوم - بذل جوارح در راه حق.

زاهد زهد خود را مشاهده نکند و برای آن قدر و قیمت و منزلتی نطلبد، زیرا در زهد خویش چنان غرق تجلیات حق است که مقصودی جز لقاء الهی ندارد و نمی‌خواهد چیزی حجاب او شود.

سالک پرهیزگار به زندگی ساده عادت کرده و عمر خود را زیر نظر مولای خود به آخر می‌رساند.

تفسیر زهد به اعراض کلی از دنیا و متاع نیکوی آن، از بی‌خبری است و حرکت در خلاف فرمان الهی که: ای اهل‌ایمان، تحریم نکنید نعمتهای پاک‌ی را که خدا بر شما حلال گردانیده است.

گاه عده‌ای ظاهراً در لباس اسلام و روحانی و باطناً ملبس به لباس کفر، مردم را وادار به اختیار فقر و ناتوانی نموده‌اند!

بر اساس منابع اسلامی، زهد حقیقی آن است که دنیا هدف اصلی قرار نگیرد و پرستش نشود. این است معنی اعراض از دنیا و ماسوی برای تقرب به خدا که عالیتترین مرتبه زهد است.

قارون آن همه زر و سیم و امکانات مادی که داشت برای او مکروه نبود، چون حقوق حق تعالی از وی مطالبه کردند، امتناع ورزید و آن را ادا ننمود، کشتش دل او به زر و سیم و اموال دنیا، مکروه بود.

بسا کسانی که دانگی در خواب ندیدند، فردا فرعون روزگار شدند، زیرا که دل ایشان آلوده حرص دنیا بود. و بسا کسانی که اموال دنیا در اختیار او نهادند، فردا اثری از آثار داغ دنیا بر وی ظاهر نگشت، او دل خویش به خدا سپرده بود.

مرتبه‌ای از مراتب زهد، کوتاه کردن آرزو است. این عامل الهی از ورود تخیلات واهی و وسوسه‌ها و رؤیاهای بی‌اساس به مغز و روان انسان جلوگیری می‌کند و او را با حقایق مربوط می‌سازد.

پیشوایان عظام الهی فرموده‌اند: «الزهد قصر الامل و الشکر عند النعم و التورع عند المحارم»: زهد کوتاه کردن آرزوست و شکر در هنگام برخورداری از نعمت‌هاست و تورع در موقع رویارویی با محرّمات.

شکر یعنی استفاده از نعمتهای الهی در جایی که مورد پسند خداست. از مراتب شکر، تفکر در لطف الهی است که یکی از عالیتترین عوامل سازنده روح است.

از نتایج مهم شکر، ایجاد سرور و انبساط خاصی است که انسان در هنگام غوطه ور شدن در مصائب و شداید مختل نمی‌شود، و موفق به پرهیزکاری کامل در رویارویی با محرّمات می‌گردد.

تا فرایض توأم با شرایط و به نحو احسن و به مرتبه کمال انجام نیابد، موفقیت به انجام نوافل و مستحبات چنان که شاید و باید ممکن نیست و چه بسا به فرایض صدمه رساند؛ بخصوص وقتی که اصرار در مستحبات به مرتبه افراط رسد.

حقیقت تقوی، انقطاع از خلق و توجه تام است به حضرت احدیت و به عبارت دیگر، نگاهداری قلب است از توجه به غیر حق.

بزرگان فرموده‌اند که در عالم قدس، مردان الهی حدیث دوست را می‌شنوند. سمعی که از آلودگی‌ها حفظ نشده چگونه می‌تواند حدیث یار را بشنود؟

زبان را از ناحق نگهدار، زبانی که ناحق گوید فردا که مردان الهی حدیث یار گویند، چگونه می‌تواند حدیث یار بگوید؟

ای سالک حقایق را از صومعه راهبان و ترسایان و درویشان کذایی و بی‌خبران چه جویی که نیابی. آنان از مخدولان درگاه حقند، ظاهراً خود را به لباس اسلام آراسته‌اند ولی باطناً لباس کفر در بر کرده‌اند.

مانعی از موانع سیر عارف طریق حق، پیروی هوای نفسانی است، این مانع بدون زهد رفع نشود و حصول کمال زهد، بدون ریاضت ممکن نیست.

در این موضع مراد از ریاضت، منع نفس حیوانی است از انقیاد و متابعت قوه شهویه و غضبیه و آنچه به آن دو تعلق دارد، و ملکه گردانیدن نفس انسانی است با دستورات شرعیه.

مقصود از ریاضت، صبر بر رفع موانع طریق حق است از مشاغل باطنیه و ظاهریه و ملکه گردانیدن نفس انسانی است بر ثبات آنچه باعث رسیدن اوست به فیوضات الهیه.

مراد از نفس کشی منع نفس است از مشتتهای فاسده و آرزوهای باطله و وادار نمودن اوست به عبادات و اطاعات شرعیه طوعاً و کرهاً، یعنی چه طائع باشد و چه کاره.

از اقسام نفس کشی، ترغیب اوست بر دوستی آخرت و اعراض از دار عاریت.

عبادت یعنی خارج شدن از محدوده خودی و بیرون شدن از آمال و تمنیات. کسی که تابع نفس اماره خود شود، او چگونه می‌تواند از محدوده خویشتن خارج گردد؟

عبادت راستین یعنی نایل شدن به مقام مشاهده جمال حق.

زیبایی حقیقی در عوالم باطنی است و آنچه در این جهان ظاهر شده، جلوه‌ای از زیبایی انجاست و آخرین مرحله ادراک زیبایی، مشاهده جمال ازلی است.

اساسی‌ترین نیازهای باطنی انسان تصفیه و تزکیه است که علت خودشناسی و زیباشناسی است.

هر چه این تصفیه و تزکیه در سطح بالاتری به مقام تحقق برسد، حجاب‌های باطنی از چهره زیبای شخصیت او بیشتر برداشته شود.

عاشقان جمال حق آنانند که به کلی آن حجاب‌ها از چهره خود حقیقی‌ایشان برداشته شده است.

اختیار و برگزیدن لذایذ عقلی و باطنی با مراتب تزکیه نفس و فعلیت قوای معنوی ارتباطی تام دارد. لذت و الم را با ادراک رابطه‌ای مستقیم است؛ اگر ادراک نباشد لذت و المی نیست.

مدرکات ملایم و سازگار با قوای ادراکی، لذت است و مدرکات ناملایم و ناسازگار با آنها، الم. مدرکاتی که با قوای ادراکی نه سازگار است و نه ناسازگار، در آنجا نه لذتی است و نه المی.

در اثر انحرافات طبع از فطرت مانند بروز آفات و عوارض، عادات ناپسند، ضعف و ناتوانی و غفلت و بی‌خبری، ادراک لذت حقیقی امکانپذیر نیست.

ادراک را مراتبی است؛ ادراک حسی ناشی از حواس ظاهری و ادراک باطنی ناشی از قوه عاقله است. اولی مختص شاغلین به امور نفسانی است و دومی برای آنان که به کلی از امور نفسانی اعراض می‌نمایند.

افرادی که در اثر تزکیه نفس و تقوی مراتب ادراکشان عالیتر است، لذا باطنی والهی را بر لذایذ حسی ترجیح می‌دهند. اما صاحبان ادراک ضعیف، لذایذ حسی و حیوانی را اختیار می‌نمایند.

تمایل بی‌خردان نیز بر لذایذ حیوانی است، زیرا قوای عالیه آنها به هلاکت رسیده و از مراتب عقلی بی‌بهره‌اند!

مادام که سالک ذائقه طبیعی و بهیمی خود را تغییر نداده و در او ذائقه الهی پرورش نیافته، لذایذ دنیوی و شهوات نفسانی در ذائقه او شیرین تر است. در این صورت او چگونه می‌تواند از رشد قوای عالیه برخوردار گردد و خود را به مردان اهل وصال رساند؟!

لذایذ نفسانی و تجملات و مقامات دنیوی در ذائقه مردان الهی تلخ است، زیرا که به کمند جذبات الهی گرفتارند.

ظاهراً افراد کثیری تعالیم و کلام بزرگان را در قالب الفاظ مادی دریافت نموده‌اند، ولی آنان نه خود توانسته‌اند حقیقت را مشاهده کنند و به وصال عینیت رسند و نه جزئی از آن حقایق را به سایرین تفهیم کنند.

لازمه تزکیه و تهذیب نفس، بازرسی حواس باطنی و ظاهری و مالکیت یکایک این قواست تا سرمایه حقیقی حاصل شود.

سرمایه هر کس آن مقداری است که در تصرف اوست و آنچه در تصرف او نیست، از آن او نخواهد بود.

این که بزرگان فرموده‌اند خویشتندار باشید، در واقع خویشتنداری همان تملک نفس است. کسی که مالک نفس خود نیست، چگونه می‌تواند خویشتندار بوده و از سرکشی آن جلوگیری کند؟!

در محیط مادی برای به دست آوردن متاعی، غالباً صرف پول کافی است، ولی در محیط معنوی خویشتنداری لازم است.

لازمه خویشتنداری و تهذیب نفس، توجه به خودحقیقی و رهایی از تن و عوارض آن است.

نفس به تعقل حقیقت را می‌یابد، و تعقل وقتی به طور صحیح انجام می‌گیرد که نه باصره مزاحم او شود و نه سامعه، نه لذت و نه الم.

ادراک نفس به ذات است و تصرف او به آلات؛ لذا مباشرت بدن مزاحم تجرد نفس و مانع کشف حقیقت است.

بهترین موقعی که نفس می‌تواند درک حقیقت کند، آن است که به خود فرو رود و تن را رها کند و فقط متوجه مقصود خویش باشد.

آدمی تا گرفتار تن بوده و نفس او مبتلا به فساد جسمانی است، درک حقیقت ممکن نخواهد شد، چه عوارض گوناگون بدنی و ابتلای به امراض، مزاحم تحقیقات است.

تهذیب نفس یعنی جدا ساختن آن از تن و ممارست براینکه در خود فرو رفته و خویش را جمع آوری کند و حتی الامکان از معاشرت بدن احتراز ورزد تا در دنیا و عقبی از گرفتاری‌ها رهایی یابد.

عارف پاکدل و عقیف است. عفت آن است که انسان بنده خواهشهای نفسانی نباشد.

اکثر مردم از فضیلت عفت محرومند. عفت ظاهری ایشان از بی‌عفتی است، یعنی حقیقت ندارد. اینان اگر ترک شهوتی کنند، به علت دل‌بستگی به شهوات دیگری است که از آن محروم نمانند.

سالک علت عقب ماندگی و عدم طی مراحل را نه در هدایت و رهبری مرد الهی، که باید در خود جستجو کند که در کجا و کدام نقطه قصور نموده است.

به‌طور کلی هر چه مقتضای نفس باشد، باطل است و تمام صفات نفس واجب‌الازاله و التبذیل‌اند.

از جمله صفات نفس پرگویی است. اسلام به تحصیل معرفت و کمال و اعراض از لغویات و سخنان بیهوده، اهمیت وافری داده است.

پرگویی چند گونه است از جمله به زبان؛ پیامبر خدا^(ص) فرموده: کسی که زیاد حرف بزند، زیاد خطا می‌کند. کلام هم مانند طعام و امثال آن شهوت دارد، بلکه گاهی سخت‌تر و شدیدتر از آنها. نوع دیگر بسیار گفتن، سخن نفس با قلب است.

نفس تا قلب رافارغ بیند، همچون محبی که مجال صحبت یابد به سخن آمده، حکایات گذشته و آینده و اسباب مسرت خود را با قلب در میان گذارد. قلب چون به استماع سخنان نفس مشغول شود، از استماع سخنان غیب و القاء ربانی و الهامات معنوی محروم گردد.

غفلت چون سد محکمی است که انسان را از امور گذشته و آینده غافل می‌سازد. انسان غافل نمی‌داند که از کجا آمده و مبدأش چیست و کدام نیرو او را به این جهان پهن‌آور آورده و نیز نداند به کجا می‌رود، به سوی سعادت یا شقاوت.

کسانی که ظاهراً توبه کرده ولی نتوانسته‌اند تلافی مافات نمایند، برهنه از کمالات بوده و روسیاه هستند. اینان باید که در عالم برزخ تحت فشارها و سختی‌ها قرار گیرند تا تصفیه شده، آن تیرگی‌ها از روحشان زدوده شود.

یکی از ریاضات همانا ریاضت خیال است. باید این خیال خطاکار متوجه صراط‌مستقیم، یعنی دین مقدس اسلام گردد، چنان که حق تعالی

در اشاره به آن می‌فرماید: «فتوبوالی بارئکم فاقتلوا انفسکم» به سوی آفریدگار خود توبه نمائید و نفسهای خود را بکشید.

سعید مطلق کسی است که قوای باطنی خویش را به مقام فعلیت رساند، و شقی مطلق فردی است که قوای باطنی خود را به فعلیت نرسانده ضایع کرده باشد. کسانی که میان این دو مرتبه‌اند، نسبت به فعلیت قوا تا حدی سعیدند و نسبت به عدم فعلیت قوا شقی هستند.

سالک تا دنیا را نشناسد نمی‌تواند از آن منصرف و روگردان شود، چه این که دنیا محل فکرت و حیرت و عبرت و حسرت و ندامت و لغزش است. دنیا مزرعه مؤمنین و معبر سالکین و معشوقه مغرورین و مزبله عارفین است.

خوشیهای دنیا مقرون به هم و غم و تریاق آن، سم و شفاهای آن درد و الم و زندگانی آن سراب و آبادی‌هایش خراب «و فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب».

هر موفقیتی از تفکر آغاز می‌گردد و علت اصلی نایل نشدن به سعادت و مقصود حقیقی، آن است که اغلب انسانها حاضر نیستند بهای موفقیت را بپردازند، که آن بها جز تفکر نیست.

نتایج عاید از تفکر الهی قابل اعتماد و اطمینان است و احکامی برای انسان صادر می‌نماید، لکن نتایج حاصله از عقل نظری تا حدی قابل استفاده است آن هم در امور مادی نه معنوی و الهی.

عقل الهی مراتبی دارد و مرتبه کمالی آن منحصر به حضرات انبیاء و اوصیاء نیست، سایرین نیز می‌توانند با نیروهای باطنی نهفته در نهاد خود از این نعمت عظمی در حد کمال برخوردار شوند و صاحب عقل باطنی و الهی گردند.

بدون تهذیب نفس امکان درک و استفاده از معانی کلام بزرگان و محبوبین الهی نیست تا چه رسد به معانی و تفاسیل بطونیه قرآن مجید.

در ابتدا عقل انسان با حس و خیال و وهم آمیختگی دارد، چنین عقلی را توان درک و مشاهده حقیقت نیست، لکن در اثر تزکیه و تهذیب نفس این مخلوطات از یکدیگر جدا شده و هرکدام حسابی جداگانه می‌یابند.

اولوالالباب یعنی صاحبان عقول باطنیه، کلامشان شمه‌ای از تشریحات علمیه و معانی بطونیه قرآن است .

مقصود قرآن و بزرگان این است که در اثر تعلیم و تربیت و تفکر و تزکیه انسانها صاحب عقل باطنیه گردند.

وجود انسان دارای مراتب عوالم ناسوتی، ملکوتی و جبروتی است و می‌تواند در اثر تزکیه با هر یک از این عوالم کلی ارتباط پیدا کند.

برای سامعه تفاوتی ندارد آنچه می‌شنود الهی باشد یا غیر الهی، قدرت بررسی کلام را ندارد. لکن نیروی معنوی عقل علی‌الخصوص عقل باطنی با سنجش دقیق می‌تواند زشت و زیبا، مجاز و حقیقت و صحت و سقم آنها را از یکدیگر جدا کند.

برای ارتباط انسان با ظواهر این عالم، حواس ظاهری کافی است، اما برای ارتباط بامغز و روح عالم و با باطن کلام حضرات اولیاء، عقل باطنیه لازم است.

اسلام با صرف انرژی فکری نسبت به مسایلی که نتیجه‌ای جز خستگی مغزی و روانی ندارد و وسیله‌ای برای گشایش تحقیقات علمی و برخورداری‌های معنوی نیست، مخالف است.

قرآن مجید در موضوعات مختلف امر به تفکر نموده و منابع شایسته آن را بالاخص در سه موضوع مفید و سودمند معرفی می‌نماید: طبیعت، ضمیر انسانی و تاریخ.

گرچه سراسر خلقت، آیات و نشانه‌های الهی برای کشف حقیقت خلقت است، ولی قرآن ضمیر انسانی را منبع معرفت بخصوص معرفی می‌کند.

یکی از وظایف مهم سالک مطالعه سرگذشت ملل و اقوام گذشته و اخذ نتایج و درس زندگی و عبرت از آنهاست.

سیری در کلام حضرات پیشوایان الهی و بزرگان دین، گویای این است که آنان همواره با اغلب اوقات سرگذشت ملل قبلی را مورد مطالعه قرار می‌دادند.

بررسی احوال گذشتگان رموز زندگی را می‌آموزد. در حقیقت این غور و مطالعه بهترین راهنما بالاخص برای نسل حاضر و جوانان است.

افرادی که در ایام زمامداری خود ستم کردند و فرسنگها از عدالت به دور بودند، به این علت بود که آنان از سرگذشت ملل قبلی بیخبر و از تأمل در آن غافل بودند.

یکی از وظایف مهم سالک الهی الله، مطالعه مطالب علمی و احوال دانشمندانی است که در هر عصری خداوند متعال آنان را به مردم عطا کرده، والا بدون خوض و غور در آن آثار امکان برخورداری کاملیه از حقایق نیست.

اسرار و رموزی در کلام بزرگان نهفته است که گرچه دشمنان به آنها آشنا نیستند، لکن برایشان مسلم شده که استفاده مردم از آن اسرار و حقایق، عامل بزرگی برای غلبه و پیروزی بر دشمنان است، لذا با ایجاد موانعی نگذاشته‌اند که مردم از آنها بهره گیرند.

شب اشارت است بر خلوتگاه عارفان و میعاد آشتی جویان و موسم راز و نیاز عاشقان تا حق لیل و نهار ادا کنند.

سالک باید از صورت به سیرت رسد و از شمس و قمر، آفتاب عنایت فهم کند و ماه معرفت، آفتاب هدایتی که از برج ازلیت به دل دوستان تابان است.

گاهگاهی ابرهای سیاه فام ماه را می‌پوشاند لکن ماه باقی است و گاهی ابرهای معاصی ماه معرفت را می‌پوشاند ولی معرفت باطل

نمی‌شود. به درخواست توفیق از حق و به طاعت و عبادت، آن حجابات از دل زایل گردد و بصیرت دل به کمال رسد.

بارش باران و احیای اراضی موات، رمزی است از باران علم و رحمت الهی که قلوب مرده را احیا و آماده رشد و کمال می‌کند.

محاسبه الهی سالک را به سعادت ابدی و وصال می‌رساند و بی‌توجهی به آن یا نسبت به برخی مراتبش، موجب عدم پیشرفت و شقاوت ابدی است.

سالک الهی باید بداند عللی که در گذشته از او ظاهر شده، تخمهایی است که در مزرعه حیات کاشته که خواه ناخواه، معلولات خود را ظاهر کنند و انسانها خود توانایی ریشه کن کردن آن علل یا خنثی نمودن اثرات ناگوار آنها را ندارند.

در زندگی هر فردی فرصتهای فراوانی دست می‌دهد ولی روح تأخیر و تعلل درعمل، مانع استفاده از آنهاست.

آدمی با انجام ندادن به موقع امور، کلید ابواب سعادت یعنی فرصتها را به رایگان از دست می‌دهد و به جای محقق نمودن قسمتی از آمال و اهداف، برایام گذشته تأسف می‌خورد.

قدر نعمت را به وقت حضور آن باید دانست، چه بسا نعمت از دست رود و ندامت بعدی سودی ندهد.

محاسبه نسبت به‌اینده یکی از اساسی‌ترین عوامل رشد در راه تصعید حیات تکاملی و موجب فعلیت نیروهای باطنی و برخوردارای از تجارب و آثار و تفکرات و هدفگیری‌های انسانهای کامل است.

حیات انسانی همچو دریایی است که حوادث الهی و غیرالهی روزگار برآن می‌ریزد.

آگاهان حوادث ناگوارآینده را می‌بینند و به نتایج و عواقب علل کاشته شده، پیشاپیش واقفند هر چند بر فرد و جامعه محسوس نباشد. اینان اگر وارسته و الهی باشند، جامعه را به سود همگان بازسازی کنند و الا آن را به سوی خود محوری سوق دهند.

محبوبین الهی فرموده‌اند که هیچ خیانتی وقیح تر و هیچ جنایتی زشت تر از خودفریبی و خودبینی وجود ندارد.

خودبین هرگز نمی‌تواند آینده نگر باشد، او که حداکثر نگرش و محاسبه اش نسبت به امکانات مادی و مقامات ظاهری است چگونه می‌تواند دریابد که دل انسان با ظرفیت‌ترین اشیاء است؟!

فردی که به تهذیب نفس خود توجهی ندارد نه تنها از عقل خود سودی نبرده «من لم یهذب نفسه لم یتنفع بالعقل» بلکه آن را تضعیف نموده است.

اگر آدمی به خودآید می‌تواند در اثر تزکیه نفس، مراتب بصیرت دل را به حد اعلی رساند و سبب ارشاد هزاران نفر شود.

وحی الهی یافته‌های عقل برهانی را تا حدی تأیید می‌نماید و آنچه را عقل استدلالی قدرت دسترسی ندارد، توجیه می‌کند تا نیروهای باطنی انسان از قوه به مقام فعلیت درآید و عقل ظاهری او تبدیل به عقل الهی گردد.

وحی الهی با توصیه و تأکید بر تهذیب نفس، کمبودهای عقل ظاهری را تأمین می‌کند و نقایص آن را بدل به کمال می‌نماید.

سالک طریق حق باید در هر شبانه روز ساعتی به فکر خود افتد و اخلاق باطنیه و اعمال ظاهریه خود را تفحص و احوال دل و اعمال جوارح را تجسس نماید.

خوشا به حال سالکی که هر روز بر مراتب ایمان و یقین و معنویت او افزوده گردد. و بجا به حال کسی که مراتب تزکیه و تصفیه و معنویات او نسبت به روز قبل کاسته شده باشد، که او ملعون است!

نیکان سلف و اهل تقوی از گذشتگان را صفحه یادداشتی بوده که نیک و بد صفات و اعمال خود را در آن ثبت کرده، در هر شبانه روز ساعتی به آن می‌نگریستند. اگر از زوال معصیتی و اتصاف به فضیلتی مطمئن می‌شدند، بر آن قلم می‌کشیدند و به بقیه می‌پرداختند و این را از لوازم ایمان می‌شمردند.

مردان الهی دریافته‌اند که انسان پیش از آن که او را محاسبه کنند، باید خود را محاسبه نماید «حاسبوا قبل ان تحاسبوا» لذا هر روز خویشتن را محاسبه می‌کنن این نوع اندیشه، تفکر صالحین است.

تفکر مقربین و صدیقین بسی بالا است. ایشان همواره مستغرق دریای محبت و انس پروردگار و به جان و دل متوجه عظمت آفریدگارانند و در انوار جمال و جلال او مدهوشند.

مردم عموماً اظهار انزجار نسبت به فرعون می‌نمایند که او فاسق بود، لکن قرآن مجید ریشه رشد فرعون را به فسق و انحراف قوم نسبت می‌دهد که زیر بار استخفاف رفتند «انهم كانوا قوما فاسقین» و الا هرگز فرعون بر آنان غلبه نمی‌کرد.

درایه مذکور معنای بزرگ و راز عجیبی نهفته است. ظاهراًیه مذمت قومی است و باطن آن، تجلیل مقام و عظمت انسان.

مردم صاحب قدرتند، فرعون کیست که آنها را خوار و ذلیل کند، اما آنها قدرت انسانی خود را انکار و تباه نمودند.

اگر کسی استخفاف و خواری را نپذیرد و نخواهد تسلیم شود، کدام قدرت می‌تواند وی را وادار به تسلیم نماید؟

چه بسیارند افرادی که علت بدبختی‌ها را در بیرون جستجو می‌کنند، غافل از آن که علت اکثر بدبختی‌ها در درون است. آدمی از درون می‌شکند، سپس از بیرون تسلیم می‌شود!

مادام که عقل مطرح گردد، فسق مفهومی پیدا نمی‌کند چه فسق، نافرمانی به ندای فطرت و قاضی وجدان است.

آری رابطه‌ای است بین فسق و عقل و اطاعت فرعون، انسان وقتی از فرمان عقل سرپیچی می‌کند، فرعون به فرعونیت می‌رسد.

آنچه انسان را وادار به پذیرش استخفاف می‌کند، عجز او از طرد تعلقات نفسانی و در گذشتن از آنهاست، لذا تطمیع و تهدید فرعون در او مؤثر می‌گردد. پس فرعون نه عامل اصلی که عامل دوم است.

قوت گیری رژیمهای استکباری شرق و غرب ، نتیجه ضعف و بلکه فقدان تقوای مردم است.

گرچه دیدن فساد برای اهل محبت، مشکل و تألم آور است، ولی نباید این تألم انسان را از حد اعتدال خارج کرده اقدام او منتهی به تضعیف معنویات گردد.

جوهر و چکیده مبارزه در راه حق ارشاد است، نه این که اگر صفایی هم در قلب افراد باشد در اثر این مبارزه از بین رود، لذا شرط مهم و اولیه تجلی محبت و عدالت در وجود سالک است.

اهل ایمان باید تقیه را به موقع خود مراعات کنند و الا ممکن است خسارات بیشماری بر جان و مال و عرض، بالاخص بر دین و ایمان وارد شود.

متأسفانه برخی از مسلمانان برخلاف فرمان قرآن، گاهی کفار را به دوستی و یاسرپرستی خویش گرفته و از جان و دل از آنان استقبال می‌کنند، بدون این که جای ترسی از ایشان باشد.

در اسلام امر به معروف و نهی از منکر اصل عمومی است و تقیه یک امر فرعی و استثنایی، که فقط در موارد خاص باید صورت گیرد. در واقع، تقیه از مراتب امر به معروف و نهی از منکر است.

علمای ربانی و دانشمندان اسلامی هرگز نمی‌گذارند که تقیه یک امر فراگیر شده و فرع به جای اصل نشیند و جریان طبیعی زندگی محکوم یک وضع استثنایی گردد.

اصولاً غیر معقول است که امور استثنایی رنگ ابدی به خود گیرند و امور ابدی، وضع استثنایی پذیرند! لکن عده‌ای پیشوا نما، اصول و قوانین اساسی و مسلمات اسلام را تبدیل به امور استثنایی کردند.

در واقع تقیه الهی، به کارگیری فن دیگر و تغییر شیوه عملکرد در امر به معروف و نهی از منکر است، همانند عقب نشینی در جنگ. کارشناسان نظامی معتقدند که جنگ مراحل سه گانه‌ای دارد: هجوم، دفاع، عقب نشینی. چنین عقب نشینی نه فرار از جهاد که مرحله‌ای از آن و بلکه خدمت به جهاد است.

متأسفانه عده‌ای حقیقت مترقی تقیه و مفهوم صحیح آن را مانند سایر علوم و معارف حقه از اکثر مردم پنهان داشتند، تا بتوانند ارزیابی‌های نادرست و تصویرهای غیرمنطقی و نامعقول از تقیه به عمل آورند.

مقدس‌مآبان و علمای قشری برای شانه‌خالی کردن از بارمسئولیت و کناره‌گیری از انجام وظایف در امور اجتماعی و تعطیل کردن باطن احکام الهی و فلج نمودن امورحیاتی اسلام و گذاشتن سرپوش بر روی سودجویی‌ها و خودخواهی‌ها و خودکامگی‌ها و لذت‌پرستی‌های خویش، تقیه را که یک امر استثنایی و فرعی است، تبدیل به امر دائمی و اصلی کلی کردند!

امام جعفر صادق^(ع) می‌فرماید: مؤمن در هر حال مجاهد است، در عصر دولت باطل به تقیه جهاد می‌کند و در عصر دولت حق پس از اتمام حجت به شمشیر جهاد میکند.

صبر، حبس نفس است از جزع به وقت وقوع مکروه، و در معنا التذاذ است از شداید و مشکلات. صبر مقتضی انس به محبوب است و عارف کامل در مشکلات مبتلا کننده را می‌بیند و مراد حق را بر هر مرادی ترجیح می‌دهد.

در معارف الهی توصیه اکید بر صبر و تفکر قبل از تکلم شده، چه بسیاری از انحرافات و معاصی به جهت عدم صبر و عدم تفکر قبل از تکلم است.

صبر را انواع و اقسامی است: صبر جسمانی و صبر روحانی. صبر جسمانی نیز بر دو گونه است: صبر فعال یا صبر در برابر انجام امور مشکله و صبر انفعالی یا صبر در برابر ضربات سخت و بیماری‌های شدید. صبر موردنظر خاص شارع مقدس اسلام، صبر روحانی یا صبر نفسانی است که انسان مشتتهای نفسانی خود را به زنجیر کشد و مهار آن را به دست گیرد.

راوی گوید از حضرت رسول اکرم^(ص) معنی ایمان را پرسیدند، فرمود «و هو الصبر» زیرا اکثر اعمال عبادی و استقامت در راه بندگی جز به صبر نتواند بود.

زندگی مردان بزرگ همواره با حوادث کوه آسا همراه است، طوفانهای سهمگین می‌خواهند که مانع پیشرفت آنان گردند، لکن آنان با کشتی عقل سینه مشکلات را بشکافند و با بینش الهی با آنها مبارزه کنند.

حضرت علی^(ع) می‌فرماید: درختان صحرائی که با طوفانهای شدید و زیر آفتاب سوزان رشد یافته، قویترند از درختانی که در لب جویبار با مراقبت باغبان پرورش یافته‌اند. زیرا درختان لب جویبار ناز پرورده‌اند، لکن درختان صحرائی با مصائب و ناگواری‌ها رشد کرده‌اند، آنان فرزندان مصائب‌اند.

موفقیت‌ها و کامیابی‌ها فرزندان مصائب و مشقاتند. مصائب و مشکلات برای ناتوانان زهر کشنده است و برای روحهای توانا شیرین تر از عسل.

کسانی که رسیدن به هدف اصلی را در عبور از میان باغستان‌های سرسبز و گل‌های رنگارنگی پندارند از بی‌خبرانند. انسان بدون صبر از پیشامدهای نامطلوب و ناگوار جان بدر نمی‌برد.

صبری مورد پسند خداست که انسان قادر بر دفع پیشامد ناگوار نباشد و الا مأمور بر صبر کردن نیست. گاهی اعمال غیرالهی و نسنجیده خود انسان سبب تنگناها و ناگواری‌ها و سختی‌های وارده بر اوست؛ گاه فشارهای وارده نتیجه عملکرد سایرین است، در این گونه موارد باید دفاع مشروع صورت گیرد.

از جمله دعاهای غیرمقبول در درگاه الهی این است که کسی گوید الهی مرا امتحان مکن، مگر این که دعا کند که خدایا امتحان مرا آسان کن و توفیق ده از عهده آن برآیم.

سالک باید بداند که صبر در عظمت مهمتر است از صبر در بلیت؛ صبر در سراء مهمتر است از صبر در ضراء «الذین ینفقون فی السراء و الضراء» زیرا که در سراء قدرت و توانایی بر بعضی امور دارد لکن در ضراء فاقد چنان توانایی است.

یکی از بزرگترین اموری که مانع پیشرفت سالک طریق حق، بلکه سبب تنزل و حتی سقوط او می‌گردد، غمهای وارده بر دل است. اکثر مردم در مقام گرفتاری به هموم و غموم از خدا رویگردان می‌شوند.

اما هم و غمی که انسان را از حد اعتدال خارج نکند و او را برای انجام وظایف و تکالیف راغب تر نماید، چنین هم و غمی در ردیف طاعات و عبادات بزرگ به شمار می‌آید.

گرچه امر است بر تحمل شداید، اما تحمل کدام آلام و شداید، رحمانی یا غیررحمانی؟! امروزه افراد بسیاری مبتلا به آلام و شداید رحمانی و غیررحمانی هستند.

برخی افراد به آلام و شدایدی مبتلا گشته‌اند که معلول انحراف خود آنان است. دردی که به دلیل انحراف به وجود آید، بر مراتب صفات غیرالهی و منفی انسان می‌افزاید و تحمل آن مقبول پیشگاه حق نیست، اما اگر موجب انتباه گردد بسا که مقبول افتد.

آلام و شداید از ضروریات زندگی و موجب حصول بقاء و سرمایه ترقیات مادی و معنوی است. شهوات و لذات به ظاهر گوارا و شداید و آلام، تلخ و ناگوار است، لکن نتایج مأخوذه برخلاف ظاهر آنهاست.

آلام و شداید الهی آثار معنوی عمیق و دامنه داری دارد که اگر از شدت آن کاسته شود، رشته حیات معنوی انسان گسیخته می‌شود.

اگر انسان مدام از بیماری جهل و نادانی خود احساس درد و رنج و تأثر نکند، در صدد علاج آن بر نمی‌آید و نمی‌تواند دیده دل را با نور علم و فروغ معرفت روشن سازد.

در واقع تمام فضایل اخلاقی و روحی که انسان را از سایر حیوانات متمایز می‌کند، مربوط به قلب حساس و وجدان زنده و ضمیر درد

فهم است.

انسان باید حقایق و علوم الهیه را از راه حواس و قوا اخذ کند و تحت شدايد و آلام قرار گیرد تا بتواند طی مراحل کمال کند.

افرادی که از ناحیه مردان الهی مأمور به ارشاد دیگرانند، اولی این است که تعالیم دریافتی از محضر آنان را بدون دخل و تصرف به دیگران برسانند.

مربی الهی باید دارای شرایطی باشد که اعظم آن، پاکی نفس اوست و بدون آن نمی‌تواند مردم را ارشاد نماید ولو واجد تمام علوم باشد.

بنابراین اخذ تعالیم عالیه از ارکان دین کافی نیست، مگر این که نیروی دیگری هم از درون به او یاری کند که همان قدرت تحمل مشقات و آلام در این مسیر است. کسی که تعالیم عالیه را از رکن دین اخذ می‌کند ولی تاب تحمل شدايد را ندارد، او در نقص باقی خواهد ماند.

اکثر بلايا و شدايد متوجه مردان الهی است؛ در این بزمگه هر که مقرب تر، بلايا و شدايدش بیشتر. سیری در آیات قرآن بیانگر این است که حق تعالی بندگان صالح و واصل و کامل خود را مدام در معرض شدايد و مصائب قرار می‌دهد و آنان را با این تحفه الهی می‌نوازد.

مردان حق عناصر قابل‌ی هستند که از بلايا و مصائب استفاده تام می‌نمایند. حصول معانی و علوم برای آنان علل مختلفی دارد که از جمله آنها تحمل شدايد و بلاياست.

چنان که تحویل عصاره و مغز و باطن هر جسمی محتاج فشار است و بدون آن، استخراج و ظهور تمام کلیات و کیفیت مغز آن محال است، امتحان و بلا و شدايد الهی نیز، خاصیت تصفیه و تخلیص و تهییج و تحریک دارد؛ کیمیایی است که پست را عالی، ضعیف را قوی و خام را پخته می‌کند. پس حکمت اصلی امتحان و نزول بلايا و شدايد تقویت و تکمیل مراتب معنوی انسان است.

برای اندازه‌گیری و سنجش هر چیزی میزان و مقیاسی لازم است، اما این میزان و مقیاس در ازدیاد و کاهش کیفیت و کمیت آن شیء مؤثر نیست. اما امتحان و بلايا الهی میزانی است که سبب فعلیت قوای درونی و افزایش مراتب معنوی انسان می‌گردد.

غالباً کسانی به خواست الهی تسلیم نمی‌شوند که حکمت امور واقعه از ناحیه حق را نمی‌دانند.

سوگند به خدا اگر مؤمنین حکمت شدايد و مصائب را می‌دانستند، با کمال عشق و علاقه و سرور معنوی آماده می‌شدند که لباس بلا پوشند و شربت بلا نوشند و صدها برابر آن آفات و عاهات و بلیات را تحمل نمایند تا مورد نوازش و نواخت خاص حق قرار گیرند.

الهی در دل دوستان نور عنایت پیدا است. دل عاشقان در آرزوی وصال واله و شیدا است.

الهی آنچه دادی نشان است و آئین فردا است. آنچه یافتیم پیغام است و خلعت وصال برجاست.

الهی نشانت موجب بیقراری دل و غارت جان است، ندانیم که هنگام وصول خلعت وصال، حال جان و دل چون است.

پایان